

نشریه واشکده ادبیات تبریز

زمستان سال

۱۳۳۵

ادیب طوسی

نمونه‌های چند از لغت آذری

آثار و نمونه‌های راکه از زبان آذری در دسترس میباشد میتوان بسه دسته تقسیم کرد :

دسته اول اسامی قراء و قصبات و شهرها و امکنه آذربایجان است که از قدیم باقی مانده و نسبتاً شامل لغات بسیاری از زبان متروک آذری بوده و در خور دقت و مطالعه بیشتری میباشد .

دسته دوم کلماتی که از زبان آذری ضمن زبان محاوره فعلی مردم آذربایجان بصورت قدیمی خود باقی مانده .

دسته سوم آثار مکتوب این زبان است که در فرهنگها و سفینه‌ها و کتب بصورت لغت یا ترانه یا عبارتی بجا مانده .

نگارنده طی چند سال کوشش و مطالعه آثار فوقرا جمع آوری نموده‌ام که اینک در دسترس خوانندگان میگذارم تا زمینه برای تحقیق و مطالعه خصوصیات زبان آذری فراهم آید و در آینده بتوان با وسایل بیشتری شروع بکار کرد :

الف - دسته اول اسامی دهات و شهرها و امکنه :

بامطالعه و تتبعی که شده همچو بنظر میآید که تقریباً صدی هشتاد اسامی امکنه

و قراء و قصبات آذربایجان ایرانی است و غالب این اسامی کلماتی هستند که در طی هزار سال یا بیشتر صورت خود را حفظ کرده اند.

این اسامی را از نظر زبان‌شناسی میتوان بدو دسته تقسیم کرد:

اول آنها آنهاییکه فرم قدیمی دارند و بظن قوی از بقایای زبان اعصار قدیم مردم این منطقه میباشند و در ضمن آنها کلماتی از عهد ماد و اوستایی یا پهلوی اشکانی و ساسانی موجود است و باید مورد مطالعه دقیق واقع شود.

دوم اسامی که نسبتاً تازه ترند و وضع ظاهر آنها نشان میدهد که از بقایای زبان آذری بعد از اسلام بوده و در این مقاله مورد بحث میباشند.

اگرچه وضع کار ایجاب میکرد که فقط بذکر این قسمت اخیر اکتفا کنم ولی از آن نظر که یک فرهنگ کامل از اسامی ایرانی امکان آذربایجان در دست باشد بهتر دیدم که تمام آنها را در اینجا بترتیب حروف تهجی فراهم آورم و هر دسته از اسامی را که معرف لغتی هستند ذیل یک شماره بگنجانم تا در آینده بتوان روی آنها قضاوت کرد، ضمناً کلماتی را که بنظر رسید از بقایای آذری بعد از اسلام اند با ذکر معنی و علامت (آذ) در مقابل آن مشخص نمودم.

در مقابل اسامی امکان «ب» بمعنی بخش و «ش» علامت شهرستان است. و غالباً برای فرار از تطویل در مواردیکه چندین محل بیک نام موسوم بوده فقط بذکر دو سه مورد اکتفا شده.

الف

âb ras ب مرکزی «سراب» - âbriz
 ب «بستان آباد» - âb garm ب قره
 آغاج «مراغه» - âbxarad -
 ب مرکزی «اهر» - âbabin -
 ب کاغذکنان «هروآباد»

۱ - آب :
 در جزاول : âbxâra - ب وزقان
 «اهر» - âbdâr - ب «بستان آباد»
 âb dârlâr ب قره «آغاج» -
 âbdârlu - ب نمین «اردبیل» -

۲ - آباتی = آبادی (۹)

این کلمه فقط در نام دهی از بخش حومه «خوی» بکار رفته و شاید از بقایای آذری لهجه «خوی» باشد

۳ - آباد - غالباً در آخر اسامی بکار رفته :

در asb âbâd - ب «بستان آباد» -

ošnâ âbâd - ب حومه «رضائیه» -

berenj âbâd - ب حومه «رضائیه»

ایضاً بمرکز سراب abâd bozorg

ب حومه «رضائیه» bostân âbâd

ب مرکز «تبریز»

۴ - آتش

در جزء اول : âtaš beyg - ب

سراسکند «تبریز» âtaš xosrow

ب ورزقان «اهر» - âtaš gâh -

ب مرکز «اردبیل» - ایضاً بمرکز

«مشگین شهر»

۵ - آج واج - در لغت «هاژ واژ»

بمعنی متحیر و گیج آمده و در خراسان

نیز هاج واج گویند. فقط در نام

یک ده در بخش شاهپور «خوی»

âjvâj آمده و از بقایای «آذری»

است .

۶ - آجر

در جزء اول : âjorlu - ب مرکز

«مراغه» - âjori - ب شاهین دژ

«مراغه»

۷ - آخور = âxur (آذ)

در جزء اول âxurli - ب قره ضیاء

الدین «خوی»

و آخر - qešlâq gol âxur -

ب ورزقان «اهر» - golâxur -

ب سراسکند «تبریز» - ایضاً ب ورزقان

«اهر»

۸ - آخول - âxul - آخله در

کردی بمعنی گرد آمده و حلقه زده

آمده و نیز ممکن است صورت دیگری

از «آخور» باشد (۹)

دهی در ب اسکو «تبریز» بنام âxul-a

موجود است و از بقایای «آذری»

میباشد .

۹ - آخی - ممکن است با آخیه

بمعنی «میخ آخور» ارتباط داشته باشد (۹)

در جزء اول : âxijân - ب مرکز

«مراغه» - axi jahân - ب دهخوارقان

«تبریز»

۱۰ - آر - این کلمه ممکن است از

«آری» و آریا مأخوذ باشد ؟

در جزء اول : ârânci - ب گرمی

«اردبیل» - ârxâzlu - ب نمین

«اردبیل» - âr xašân - ب حومه

«ماکو» - âr mâr - ب گرمی

«اردبیل» - ârnâ - ب سلدوز

«رضائیه» - âr nisâ - ب حومه

«رضائیه» - âryân - ب «نویه» «رضائیه»

۱۱ - آروغ - بادی که از گلو برآید :

چون در حکایت آید بانگ شتر کند
و آروغها زند چو خورد تر ب و گندنا
(لبیبی)

در بخش مرکزی «مراغه» دهی بنام
ârû8 موجود است و اگر آروق یا
آروک می بود هر دو در لغت جفتائی
آمده و بترتیب بمعنی «لاغر» و
محل درنگ اردوی شاهان میباشد

۱۲ - آز - âz - این کلمه ممکن
است مبدل «آس» بمعنی سنگ آسیا
باشد (چنانکه در تبریز «تاس» را «داز»
گویند) و یا «آز» بمعنی خواهش و
آرزو گرفته شود ؟

در آخر: kan âza - ب نمین «اردبیل»
و در اول : âz qân - ب مرکزی
«اهر» - âz nâva sar - ب شاهرود
«هر و آباد» - âž mârâ - ب گرمی
«اردبیل»

این لغت از بقایای آذری است .

۱۳ - آزار = âzâr

در âzarnaq - ب گرمی «اردبیل»
در نام فوق این کلمه با تخفیف آمده و
در زبان ترکی نیز متداول است و بظن
قوی از بقایای «آذری» است

۱۴ - آزاد (آذ)

در âzâd - ب حومه «مهاباد» -

âzâdlu - ب گرمی « اردبیل »

۱۵ - آزین (آذ)

در آخر : barâzin - ب هریس
«اهر» ایضاً ب کلیمبر «اهر»

۱۶ - آسان

در ب مرکزی مراغه دهی بنام
âsân موجود است و در زبان فعلی
آذربایجان نیز بکار میرود و بظن
قوی از بقایای زبان «آذری» است

۱۷ - آسایش (آذ)

در بخش مرکزی مراغه دهی بنام
âsâyeš موجود است .

۱۸ - آست = پائین؟ (قس آستان)

در جزء اول âst mâl - ب ورزقان
«اهر»

آستارا - نام شهرستان و قصبه آن
که در کنار دریای خزر واقع است .
ممکن است ترکیب این کلمه از
«آست» بمعنی فرود و پائین و
«دریا» باشد ؟

۱۹ - آسن = آهن

در جزء اول : âsan garân - ب
صومای «رضائیه»

۲۰ - آش (آذ)

در جزء اول : âšestân - ب حومه
«اسکو»

۲۱ - آغوش (آذ)

در جزء آخر : âlân bar âguš -

ب سنجید «هر و آباد» - ایضاً ب قره آغاج
 «مراغه» - ایضاً ب مرکزی «اردبیل»
 âlu ein - ب قره آغاج «مراغه»
 âlu sâñ - ب صومای «رضائیه»
 âluca luy - ب تکاب «مراغه»
 ۲۷ - آن - علامت نسبت و مکان و
 جمع - (آذ)
 در : ârân ci - ب گرمی «اردبیل»
 ârxašân - ب حومه «ماکو» -
 âryân - ب اشنویه «رضائیه» -
 âsan garân - ب صومای «رضائیه»
 âvân sar - ب ورزقان «اهر» -
 âvânlu - ب «خدا آفرین»
 ۲۸ - آنه - آن + ه
 gerdâna - ب قره آغاج «مراغه»
 gerd kašâna - ب حومه «مهاباد»
 ۲۹ - آو = آب (آذ)
 âv rasi - ب سلوانا «رضائیه»
 âvânlu - ب «خدا آفرین» -
 âvân - ب ورزقان «اهر» -
 âvâlân - ب ورزقان «اهر»
 âvin - ب ترک «میانه»
 bezâvân - ب هریس «اهر»
 ۳۰ - آوا = آباد (آذ)
 bahâr âvâ - ب شاهپور «خوی»
 beyz âvâ - ب سلمدوز «رضائیه»
 ۳۱ - آواج = آواز (آذ)
 در جزء اول - âvâjiq - ب حومه
 «ماکو»

یکی از دو بخش سراب و نام دهستانی
 از آن بخش و نام مرکز آن دهستان -
 bar âguš - ب آلان بر آغوش
 qal'a mar âguš - ب شبستر «تبریز»
 ۲۲ - آغل = آغول : جای
 نگاهداری گوسفند (در خراسان âqol
 گویند) و از بقایای آذری است.
 در : duz âqel - ب حومه «ماکو» -
 âqel - ب مرکزی «میانه» -
 âqol lu - ب شاهپور «خوی»
 - dâš âqel - ب حومه «رضائیه»
 ۲۳ - آفتاب
 âftâba - ب سنجید «هر و آباد» -
 âftâxâna - ب شاهپور «خوی»
 ۲۴ - آگر = در کردی «آگر»
 بمعنی آتش آمده: xoš âgari - ب
 سلوانا «رضائیه»
 ۲۵ - آل - (آذ) = سرخ نیم رنگ -
 نام جنی که در تولد نوزاد بر مادر
 ظاهر میشود (؟) و هنوز این لغت در تبریز
 معمول است :
 در اول اسامی: âlâgin - ب قره آغاج
 «مراغه» - âlmân - ب مرکزی «اهر»
 âlâ dizga - ب نمین «اردبیل» -
 âlân barâquš - یکی از دو بخش سراب
 ۲۶ - آلو (آذ)
 در : âlu - ب مرکزی «اهر» - ایضاً

در اول: erdi - ب مرکز «اردبیل»
 erand - ب پلدشت «ماکو» -
 ersi - ب مرکز «مرند» - ایضاً
 ب جلفا «مرند» - ایضاً ب حومه
 «خوی»

۴۲- ar = کوه (در اوستا hara)
 در اول: arbat - ب مرکز
 «مراغه» - ایضاً ب «چهاراویماق»
 armak - ب هورانند «اهر» -
 arlân - ب هورانند «اهر» -
 arsin - ب مرکز «هروآباد» -
 arzil - ب ورزقان «اهر»
 نقاط فوق عموماً کوهستانی است .

۴۳- arç = ارز (آذ)

در اول: arjestân - ب مرکز
 «اردبیل» - arjaq - ب مرکز
 «مشگین شهر»

۴۴- arç - این کلمه در آذربایجان
 به جوی اطلاق میشود و ممکن است
 با اهر (رك «اهر») از يك منشاء
 باشد: keš arxi - پلدشت «ماکو»
 ۴۵- arš = مقدس و پاک - ناه

یکی از سی روز ماه - خشم و غضب -
 مخفف «آرد» و در کلمات ذیل به معنی

اول آمده: ardabil - شهرستان
 معروف - ardabilaq - ب شاهرود
 «هروآباد» - ardšâ - ب حومه
 «رضائیه» - ardašir - ب کلیبر «اهر»

۳۲- آوار - (آذ)

در جزء اول: âvâr sin - ب مرکز
 «مشگین شهر» - ایضاً ب «خداآفرین» -
 beddâ âvâr - ب حومه «خوی»
 ۳۳- آور - (از آوردن)

در آخر: kakâvar - ب کلیبر «اهر»

۳۴- آهک

در بناب «مراغه» دهی بنام âhaq
 موجود است .

۳۵- آهن - (آذ)

در آخر: gâvâhan - ب «خداآفرین»

۳۶- آیش = آنچه در یکفصل
 از محصول بدست میآید - در آخر
 tork âyeš - ب هریس «اهر» -
 baxš âyeš - ب «بستان آباد» -
 siq âyeš - ب «دهخوارقان»

۳۷- اُ = مخفف «آن» اشاره

در as o bas - ب اسکو «تبریز»

۳۸- ابر = بالا و جای مرتفع (آذ)

جزء اول: abar qân - ب مرکز
 «سراب» - ایضاً ب مرکز «مرند»
 abr bakuh - ب مرکز «اردبیل»

۳۹- ابریق (آذ)

در ب «خداآفرین» دهی بنام ibriq
 موجود است - ایضاً در ب حومه «اهر»

۴۰- اخی (رك آخی)

در axyân - ب صومای «رضائیه»

۴۱- ار = er - شاید مبدل her

بمعنی همیشه باشد (؟)

- ۵۲ - از «ت» شاید مبدل «هست» باشد (؟) و «از» حرف اضافه نیز در آذری گاهی بکار میرفته .
- aznow - ب هوراند «اهر» -
- azmâra - ب گرمی «اردبیل» -
- azâb - ب حومه «خوی»
- ۵۳ - اس - شاید مبدل هست باشد (؟)
- در as o bas - ب اسکو «تبریز»
- ۵۴ - اسب
- در asbâbâd - ب «بستان آباد» -
- asbfrušân - ب مرکزی «سراب»
- asboqrân - ب مرکزی «سراب»
- asboqrâm - ب مرکزی «سراب»
- asbmarz - ب مرکزی «اردبیل»
- asbu - ب شاهرود «هر و آباد» -
- asbhâ - ب کلپیر «اهر»
- ۵۵ - اسپ - اسپ (آذ)
- این کلمه بصورت asf معرب شده :
- در asfestân - ب مرکزی «سراب»
- ۵۶ - اسپست - پنجه (در مشهد)
- سبوس و سبیس گویند (آذ)
- در espestânajz - ب مرکزی «مراغه»
- espest - ب مرکزی تبریز
- ۵۷ - اسپنج - سپند (آذ)
- در: espanjân - ب اسکو «تبریز»
- ۵۸ - اسپه - سپاه
- در: espahlân - ب اسکو «تبریز»

۴۶ - ارز (آذ)

- در: arzin - ب کلپیر «اهر» -
- ایضاً بسلوانا «رضائیه»
- ۴۷ - ارزن -
- در: arzanaq - ب «آلان»
- بر آغوش - arzana - ب مرکزی «مرند»
- و «ارزه» مخفف «ارزن»
- در arza xorân - ب قره آغاج «مراغه»
- ۴۸ - ارس - arsa و ارس aras
- بمعنی اشک و با کلمه «اسر» از يك منشاء است و مجازاً بر چشمه نیز اطلاق میشده (آذ)
- ars kanây - ب قره آغاج «مراغه»
- و arasbârân شهرستان معروف -
- aras kanâr دهستان از پلادشت
- ماکو - aras - رودخانه معروف سرحدی
- ۴۹ - ارش و ارش - ذراع، طول
- از آرنج تا سر انگشت
- در areštânâb - ب بستان آباد
- «تبریز» - arašlu - ب حومه «رضائیه»
- ۵۰ - ارش = مقدس - ارد
- در نام aršaq - ب مرکزی مشکین شهر
- ۵۱ - اره = مخفف «اره» (آذ؟)
- در: arajân - ب ورزقان «اهر»
- aralân - ب مرکزی «مرند»

۵۹ - اسپیی = سفید (آذ)

در espidarar - ب سردشت «مهاباد»

ایضاً ب شاهپور «خوی»

۶۰ - است - استی = هست و هستی

در astlu - ب مرکزی «سراب» -

astiyâr - ب ورزقان «اهر»

۶۱ - استان = آستان (آذ)

در astânjin - ب کاغذکنان «هروآباد»

۶۲ - استان (ستان) - علامت مکان

(آذ) در کلمات :

dehestân - ب مرکزی «اهر»

âšestân - ب حومه «اسکو»

arjestân - ب مرکزی «اردبیل»

burestân - ب سنجد «هروآباد»

۶۳ - استر - (آذ)

در : astarân - ب حومه «خوی»

astarqân - ب ورزقان «اهر»

۶۴ - اسک و esk و osk اسب چاپار

sar eskand - بخشی از تبریز -

حومه بخش - sareskand - ب سراسکند

و دو محل دیگر در همان بخش -

eskandân - ب اسکو «تبریز» -

osku - ب «تبریز» osklu

ب - کلپیر «اهر»

۶۵ - اسک = اشک (آذ)

در askšahr - ب مرکزی «اردبیل»

asgestân - ب شاهرود «هروآباد»

askavaq - ب کاغذکنان «هروآباد»

۶۶ - اسگ (؟)

در esgibaqdâd - ب حومه «مهاباد»

esgikand ب «بستان آباد»

۶۷ - اسن = (شاید مبدل آسن باشد؟)

در asenjân - ب اسکو «تبریز»

ایضاً ب هریس «اهر»

۶۸ - اشت = شاید مبدل هشت؟

در aštjarân - ب مرکزی «سراب»

۶۹ - اشت - شاید مبدل هشت مصدر

مرخم «هشتن» بوده؟

merešt - ب سنجد «هروآباد»

۷۰ - اشک (؟)

در eška daraq - ب «بستان آباد»

۷۱ - اشنا = (آشنا؟)

در ošnââbâd - ب حومه «رضائیه» -

ošnaviyya یکی از بخشهای

شهرستان رضائیه -

۷۲ - اف - شاید مبدل هفت؟

در afca - ب گرمی «اردبیل» -

afsurân - ب گرمی «اردبیل»

afšâr - ب سنجد «هروآباد» -

ایضاً ب جلفا «مرند» ایضاً - ب

شاهرود «هروآباد»

۷۳ - افشرد -

afšord - ب ورزقان «اهر»

۷۴ - اق = مبدل (ك ما قبل مفتوح)

علامت نسبت -

gerdemxana - ب حومه «مهاباد»

۸۰ - اهرود = گلابی (آذ)

در تبریز این کلمه متداول است و «ارموت» نیز گویند .

amrud aqâji - ب حومه «رضائیه»

۸۱ - امسته (؟)

amestalân - شبستر «تبریز»

۸۲ - ان (هم؟)

anbâq - ب مرکزی «اهر» - ایضا در

همان بخش - ایضاً در همان بخش -

ایضاً در همان بخش - anbi - ب سلوانا

«رضائیه» anviq - ب ورزقان

«اهر» - anhar - ب حومه «رضائیه»

کل «انبوی» شد لاله ایدر مگر

نمن بوی شد باد و آتش بخار

(فرهنگ اسدی)

۸۳ - ان = این «نسبت»

sâyenjeq - ب مرکزی «مراغه» -

benâyen - ب مرکزی «مراغه» -

qârenjân - ب حومه «خوی»

۸۴ - ان (نقی) - در کلمه انانین

در تبریز معمول است

anâmeq (ان - آمیخ) - ب مرکزی

«مرند» - anâviz - ب مرکزی

«هروآباد»

۸۵ - انبار -

anbâr - ب بوکان «مهاباد» - ایضاً

benaq - ب مرکزی «اهر» -

askavaq - ب کاغذکنان «هروآباد»

ešmaq - ب سراسکند «تبریز»

۷۵ - آل (؟)

aland - ب حومه «خوی» alqanâb

ب گرمی «اردبیل» - alarda - ب

مرکزی «مشگین شهر» - alvandi - ب

«بستان آباد» -

۷۶ - آلنج = النگو آلنج =

دیوار قلمه و امثال آن که برای محافظت

خود سازند (برهان)

alanjâreq - ب ترکمان «میانه»

alanjeq - ب - مرکزی «مرند» -

ایضاً ب عجب شیر «مراغه»

۷۷ - آلو = آلاو - شعله آتش

alowjenni - ب حومه «ماکو»

alowkandi - ب مرکزی «مراغه»

aloviq - ب ورزقان «اهر» -

ایضاً ب کلپیر «اهر»

۷۸ - ام (؟)

amand - ب «بستان آباد» - amnâb

ب مرکزی «مرند» - ammandi - ب

«بستان آباد»

۷۹ - ام (؟)

tahârem جمع تهریم؟ - ب شاهرود

«هروآباد» - korâyem - ازدهستان

بخش مرکزی «اردبیل» - ده مرکز آن

بخش kâmem - ب حومه «مهاباد»

barzand - گرمی «اردبیل»
 ۹۲ - اندر (آذ)
 dašt andar tabárem - شاهرود
 «هرو آباد» - andarâb - ب
 مرکز «سراب» - ایضا ب مرکز
 «اردبیل»
 ۹۳ - انز = انار (آذ)
 anarjân - ب «بستان آباد» -
 ایضا ب «اسکو»
 ۹۴ - انز (۴)
 anzân - ب مرکز «مشگین شهر»
 (خیابان) - anzâb - ب مرکز «اردبیل»
 anzâl - ب حومه «مهاباد»
 ۹۵ - انگ - (۴)
 angemân - ب حومه «رضائیه» -
 angut - ب گرمی «اردبیل» -
 angurd - ب «رضائیه»
 ۹۶ - انگشت
 angoštejân - ب «شبه‌سراسر»
 ۹۷ - انگیز (آذ)
 angiz - ب مرکز «سراب»
 ۹۸ - آنه - مخفف «آنه»
 در angana - ب «رضائیه»
 ۹۹ - او - مخفف «آو»
 ask avaq - کاغذ کمان «هرو آباد»
 ۱۰۰ - او - آو
 در kalow - ب «ورزقان»

ب - سیه چشمه «ماکو» xazina anbâr
 ب میان دو آب «مراغه» anbârdân
 ب «بستان آباد» - ایضا ب قره آغاج
 «مراغه» anbârmâr - ب سیه چشمه ماکو
 ۸۶ - انباشتک - انباشته (آذ) :
 anbâstaq - ب هورانند «اهر»
 ۸۷ - انج (۴)
 bârenj - ب بستان آباد
 ب «بستان آباد» - zârenji - ب
 مرکز «مراغه»
 ۸۹ - انجیر (آذ)
 anjirlu - ب گرمی «اردبیل»
 ۹۰ - آند - کم و کوچک
 در andâb - ب مرکز «اهر» -
 andabil - ب مرکز «هرو آباد»
 ایضا ب مرکز «مرند» - andrud
 ب - کاغذ کمان «هرو آباد» andizaq
 ب مرکز «مشگین شهر» - andiza
 ب حومه «مهاباد» - andis - ب
 هریس «اهر»
 ۹۱ - آند - علامت مکان در آخر
 کلمات :
 erand - ب بلدشت «ماکو» marand
 ب «تبریز» - sahand - کوهی نزدیک
 «تبریز» - bejand - ب مرکز
 «سراب» - aland - ب حومه
 «خوی» - marand - شهرستان معروف

۱۰۸ - ایاز = ایاس = هوای صاف
(شاید ترکی باشد)
در ayâz - ب سراسر کنند «تبریز»
۱۰۹ - ایزه = علامت تصغیر (؟)
yorqânlu y jeniza ب حومه «رضائیه»
۱۱۰ - ایس = ایست = توقف و سکون (؟)
benis - ب شبستر «تبریز» - gâvis
ب حومه «مهاباد» - kâ is - ب «مهاباد»
۱۱۱ - ایش (؟)
deriř - ب شاهپور «خوی» -
qormiř - ب بوکان «مهاباد»
۱۱۲ - ایق = مبدل «ایک» علامت نسبت
sohriq - ب کلپیر «اهر» - âvâjiq
ب حومه «ماکو»
۱۱۳ - ایک - علامت نسبت:
qormik - ب صومای «رضائیه»
serik - ب قره آغاج «مراغه»
ب شاهپور «خوی» - ایضا صومای
«رضائیه» - gardik - ب حومه «خوی»
gâfik - شاهپور «خوی»
۱۱۴ - ایهم = شاید علامت نسبت و مکان باشد (قس in)
karim - شاهرود «هر و آباد»
yârimqaya - ب حومه «خوی»
xâja im - ب مرکزی «اردبیل» -

«اهر» - ایضا ب مرکزی «خیابو»
در جزء دوم bejowřin - بورزقان
«اهر» - beowstân ب هریس «اهر»
bedowli - ب حومه «ماکو» -
donowlu ب گرمی «اردبیل»
۱۰۱ - اوار (؟)
kojovâr - ب اسکو «تبریز»
۱۰۲ - اوج (؟)
ujân - ب بستان آباد - ujur -
ب مرکزی «اردبیل» - ujqâz - ب
مرکزی «اردبیل» - ایضا ب سنجد
«هر و آباد»
۱۰۳ - اُورنگ (؟)
urang - ب نمین «اردبیل» -
urajeq - ب ترکمان «میانه»
۱۰۴ - اوس - علامت مکان (؟)
در gâmus - ب سلمدوز «رضائیه»
balus - ب مرکزی مشکین شهر (خیابو)
leylus - ب شاهپور «خوی»
۱۰۵ - اهر = ارخ = جوی (؟)
ahrâb نام محله‌ای در تبریز - abraq
ب ترک «میانه» ahar (در کتب اسلامی
ahr آمده) - قصبه و مرکز «ارسباران»
۱۰۶ - ای - این (؟)
در ivaraq - ب ترکمان «میانه»
ivariq ب مرکزی «اردبیل»
۱۰۷ - ایران
irânaq - ب «بستان آباد»

bâbâkalak - ب مر کزی «مراغه»

bâbâgorgor - ب سراسکند «سراب»

bâbâgaya - ب حومه «رضائیه»

۱۲۱ - بابک - امین واستوار -

مصغر «باب» در مورد تعظیم

bâbakân - ب حومه «خوی»

۱۲۲ - بابونه - (آذ) - گیاهی

است که آنرا اقحوان گویند

bâbuna - ب قره آغاج «مراغه»

۱۲۳ باج (آذ) - آنچه پادشاهان

از زبردستان گیرند - زمزمه موبدان

در وقت شستن و خوردن و عبادت

که آنرا «باژ» نیز گویند:

در bâjvand - ب حومه «مهاباد»

bâbâbâ - ب ورزقان «اهر»

۱۲۴ - باجه - بازه - سوراخ =

روزنه بزرگ (آذ) - این کلمه اکنون در

زبان ترکی معمول است

dâm da bâja - ب گرمی «اردبیل»

۱۳۵ - باد (آذ)

در bâdxa rid - ب تکاب «مراغه»

bâdeki - ب قره ضیاءالدین «خوی»

ایضا ب حومه «رضائیه» - bâdlu

ب کاغذکنان «هروآباد»

۱۲۶ - بادام (آذ)

در bâdâm - ب حومه «مهاباد»

۱۱۵ - ایم = اشاره بنزدیک (آذ)

imšija - ب مر کزی «اردبیل»

ب قره آغاج «مراغه»

۱۱۶ - این = علامت نسبت و مکان

در جزء آخر : âbâbin - کاغذکنان

«هروآباد» - âvin - ب ترک «میانه»

namin - بخشی از «اردبیل»

۱۱۷ - این = اشاره نزدیک

در inja - شاهین دژ «مراغه» - ایضا

ب مر کزی «مراغه» inje bâš kabriz

ب حومه «ماکو» - inje pâyin - ب

سرچشمه «ماکو» - inca - مر کزی اردبیل

ایضا - بلدشت «ماکو»

۱۱۸ - ایو = یک (در پهلو ایوک)

در کلمات : ivand - ب مر کزی

«مرند» - ivaq - ب مر کزی

«سراب»

ب

۱۱۹ - به به (بچه کوچک؟)

در زبان امروزه تبریز baba8 - مردمک

چشم را گویند: babajik - ب سیه

چشمه «ماکو»

۱۲۰ - بابا (آذ)

در bâbâbâqi - ب ورزقان «اهر»

bâbâjân - ب مر کزی «اهر» -

bâbârud - ب حومه «رضائیه» -

bâbâškandi - ب گرمی «اردبیل»

- ۱۳۲ - باززرگان - (آذ)
 bâzargân - ب حومهٔ ماکو - ایضا
 ب حومهٔ «مهاباد»
 ۱۳۳ - باش - امر و اسم مصدر از
 فعل «بودن» (آذ): dur bâš - ب تکاب
 «مراغه»
 ۱۳۴ - باغ (آذ)
 bâq - ب شاهین‌دژ «مراغه»
 bâq bunân - ب کاغذکنان «هر و آباد»
 bâq dara - ب حومهٔ «خوی»
 bâbâbâqi - ب ورزقان «اهر»
 ۱۳۵ - بافت (آذ)
 bâftân - ب مرکزی «سراب»
 ۱۳۶ - بال - از بالیدن (آذ)
 bâleškandi - ب مرکزی «میانه»
 ۱۳۷ - بال = عمل (؟) خوشدلی :
 bâlestân - ب مرکزی «سراب» -
 ایضا حومهٔ «رضائیه» - bâlsin - ب
 ترکمان «میانه» - bâlkân - ب شاهپور
 «خوی»
 ۱۳۸ - بالا - (آذ)
 bâlâ bân - ب حومهٔ «خوی» - bâlâ
 samg - ب کلپهر «اهر» - bâlâšurgol -
 ب - گرمی «اردبیل» - bâlânuš -
 ب حومهٔ «رضائیه»
 ۱۳۹ - بالان = تله و دام (آذ) -
 دهلیزخانه

- bâdâmlu مرکزی «مراغه» -
 bâdâmyâr - ب دهخوارقان «تبریز»
 ۱۲۷ - بار (آذ)
 در bârâcuq - حومهٔ «رضائیه»
 bârjuq - ب قره آغاج «مراغه»
 bârzil - ب مرکزی «مشگین‌شهر»
 (خیابان) - bâr bun - ب حومهٔ «رضائیه»
 bâri - ب حومهٔ «رضائیه» - bârâz -
 ب عجب‌شیر «مراغه»
 ۱۲۸ - باران (آذ)
 در bârân duz - ب حومهٔ «رضائیه»
 bârânduzeây - ب حومهٔ «رضائیه»
 bârânlu - ب اسکو «تبریز» -
 bârâni ajam - ب نقده «رضائیه»
 bârânikord - ب «سلمدوز رضائیه»
 ۱۲۹ - باروج - - - - - - - - - - -
 - حصار و باره‌شهر :
 در bâruj - ب مرکزی «مرند»
 bâruj - ب حومهٔ «رضائیه»
 ۱۳۰ - باروگ (آذ)
 hasanbâru8 - ب مرکزی «اردبیل»
 bâru8 - ب مرکزی «اردبیل» - ایضا
 ب مرکزی «مراغه» ایضا ب آلان‌بر
 آغوش âqkand bâru8 - ب مرکزی
 «مراغه»
 ۱۳۱ - باز - مرغ شکاری (آذ)
 siyâh bâz - ب حومهٔ «خوی»
 xân bâz - ب مرکزی خیابان (مشگین‌شهر)

- bejâmîr - ب گرمی «اردبیل» -
 bejaq - ب مر کزی «مشگین شهر» -
 bejand - ب مر کزی «سراب» -
 bejavân - ب ترکمان «میانه» -
 bejowšîn - بوزقان «اهر» -
 ۱۴۷ - بچار = بچال = زغال بر
 فروخته (آذ) ku bejâr - ب سلوانا
 «رضایه» -
 ۱۴۸ - بچه (آذ)
 در زبان ترکی جوجه خروس را beca
 نامند :
 bacajik - ب صومای «رضایه» -
 ۱۴۹ - بخت - بختیار (آذ)
 در بختیاری baxtyârân - ب حومه «خوی»
 qešlâq baxtyâr - ب مر کزی «مراغه»
 ۱۵۰ - بخش (آذ)
 در بخش آید baxš âyeš - ب «بستان آباد»
 baxšekand - ب مر کزی «مرند»
 baxšikand - ب شاهپور «خوی»
 cahâr baxš - ب حومه «رضایه»
 ۱۵۱ - بد - بید (آذ)
 beddâ âvâr - ب حومه «خوی»
 bed kâr - سلوانا «رضایه» -
 bedowstân - ب هریس «اهر»
 bedowli - ب حومه «ماکو»
 ۱۵۲ - بد = ضدخوب - لته نیم
 سوخته برای آتشگیره : sanjabad -

- bâlân - ب کلپیر «اهر»
 ۱۴۰ - بالو = برادر، واگر بخفف
 «بالود» باشد یعنی او کردن و بالیدن است
 در ب حومه «رضایه» - bâluja
 ب کلپیر «اهر» - bâlulân - ب
 سلوانا «رضایه»
 ۱۴۱ - بام = بام (آذ)
 در کلمات : bâlâbân - ب حومه
 «خوی» - bâni - ب صومای «رضایه»
 ۱۴۲ - بان = علامت محافظت :
 dida bân - ب «مر کزی»
 sag bân - ب مر کزی «مرند»
 بان = بام (آذ)
 bâlâbân - ب حومه «خوی» - bâni
 ب صومای «رضایه» - kohanbân
 ترک «میانه»
 ۱۴۳ - باو = شیوه و روش (آذ)
 در بادبخت bāvâ - ب سردشت «مهاباد» -
 bāvân - ب صومای «رضایه» -
 ایضا ب سلوانا «رضایه» - bâvil
 ب اسکو «تبریز»
 ۱۴۴ - بُت (آذ)
 cahâr bot - ب اشنوبه «رضایه»
 ۱۴۵ - بُت = آهار جولاهگان -
 مرغابی (؟)
 در آخر : arbat - ب مر کزی «مراغه»
 ایضا «چهاراویماق» - ایضا «اسکو»
 arbatân - ب هریس «اهر» - ایضا
 ب مر کزی «مرند»
 ۱۴۶ - بیج = بز (آذ)

بخشی از هروآباد - نام مرکزی آن
بخش - sanjabadla - ب مرکزی
« هروآباد »
۱۵۳ - بُر = پر - در خراسان نیز
معمول است (آذ)

borbor - ب حومه « رضائیه » -
borân - ب مرکزی « اردبیل » -
torkân bor - ب « بستان آباد »
šeyx borân - ب هورانند « اهر »
۱۵۴ - بُر = بر = جزء = تکه (آذ)
hejâr borân - ب اسکو « تبریز »
۱۵۵ - بُر = میوه و ثمر (آذ)
barvânân - تر کمان « میانه » -
barbarân - ب حومه « رضائیه » -
barân - سردشت « مهاباد »

۱۵۶ - بُر = کنار و بالا - حرف
اضافه
bar ash - ب سلوانا « رضائیه » -
bar âquš - ب آلان بر آغوش
« سراب » - bar âzin - ب هریس
« اهر » - bar asbi - ب صومای
« رضائیه » - barmeš - ب مرکز « اهر »
۱۵۷ - بُر = اسم فاعل از فعل
« بردن » (آذ)

در barbarân - ب حومه « رضائیه »
barandaq - ب شاهرود « هروآباد »
jolbar - ب حومه « رضائیه »

šalabarân - ب مرکزی « اهر »
بر = بمعنی « در » نیز آمده :
yengeja bar vânan - ب ترکان
« میانه »
۱۵۸ - بُر (۹)
berduk - ب صومای « رضائیه » -
beranjeq - ب مرکزی میانه
۱۵۹ - بُر = مخفف « برای » (آذ)
barâzi - ب شاهپور « خوی » -
barâzin - ب هریس « اهر » - ایضا ب
کلپیر « اهر » - berâdust - صومای
« رضائیه »
۱۶۰ - بُر از = از « برازیدن » (آذ)
berâzân - ب سلوانا « رضائیه »
۱۶۱ - بُرج - عربی است ولی
از « با رگ » فارسی گرفته شده :
borjlu - ب قره آغاج « مراغه » -
ب مرکزی « اردبیل » - ایضا ب هورانند
« اهر » - cahârborj - ب میان دو آب
« مراغه »
۱۶۲ - بُرد = سنگ (آذ)
bardiyân - ب صومای « رضائیه »
gerd bardân - ب حومه « رضائیه »
۱۶۳ - بُر ۵ = بنده واسیر (آذ)
ب - حومه « خوی » - ایضا ب صومای
« رضائیه » - bardazi - ب صومای
« رضائیه » - bardasur - ب سلوانا

- barajug - ب حومه «خوی»
بره
- barra deh - ب سراسکنده تبریز
۱۷۱ - بریس از فعل رسیدن (آذ)
beris - ب نمین «اردبیل»
۱۷۲ - بز (آذ)
- bozguš - ب حومه «خوی» - bozlu
bozmutâbâd - ب حومه «رضائیه»
bozva - ب حومه «رضائیه»
bozilân - ب هورانده اهر «رضائیه»
بز - بز
- bezâvân - ب هریس «اهر»
bezbezân - ب شاهپور «خوی»
bezanadeh - ب حومه «خوی»
۱۷۳ - بز = چربی، دنبه - رسم
و آئین - زمین و پشته بلند - تیغ کوه
bazzmahin - ب «ترکمان میانه»
۱۷۴ - بزک (آذ)
- bozorgâbâd - ب حومه «رضائیه»
jambozorq - ب مرکزی «مرند»
jowqânbozorg - ب «بستان آباد»
۱۷۵ - بس: «سیخ کباب» و «خف»
«بوس» - بفتح: بسیار و کافی (آذ)
در asobas - ب اسکو «تبریز»
bosin - ب مرکزی «اردبیل»
۱۷۶ - بست (از محل «بستی») -
گلزار - سد و بند - قسمت آبی که

- رضائیه» - bardagiš - ب حومه
«رضائیه»
۱۶۴ - بز (آذ) - کشت و زراعت
ماله بنایان - زیبایی و بلند بالائی -
مطلق بلندی -
barzaq - ب ترک «میانه» -
barzegar - ب «خداآفرین» -
barzaliq - ترکمان «میانه»
barzand - ب گرمی «اردبیل»
barzandiq - ب کلپیر «اهر»
۱۶۵ - برش = برنج (آذ)
در زبان فعلی تبریز pariš بنوعی
از گندم اطلاق میشود که شبیه به
برنج است و برنج را نیز در کلمات مرکب
«برش» گویند
beriš xorân - ب شاهپور «خوی»
۱۶۶ - برگ - (آذ) پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
پرنال جامع علوم انسانی
- cehra bar8 - ب مرکزی «اردبیل»
۱۶۷ - برنج
berenj âbâd - ب حومه «رضائیه»
- ایضا ب مرکزی «سراب»
berenja - ب تکاب «مراغه»
۱۶۸ - برنه = برنا (آذ)
borna del - ب کلپیر «اهر»
۱۶۹ - برون (آذ)
brunde8 - ب کاغذکنان «هروآباد»
۱۷۰ - بره = بره (آذ)

این کلمه در تبریز معمول است
 belân - ب هوراند «اهر» - ایضا -
 ب هوراند «اهر» - belluz - ب شاهین
 دژ «مراغه» - šâhbel ow - ب گرمی
 «اردبیل» - jâbellu - ب نمین «اردبیل»
 beluz - ب شاهین دژ «مراغه»
 ۱۸۴ - بِل = دره - باشنه یا (آذ)
 balâspin - ب مرکزی «سراب» -
 balajuk - ب حومه «خوی» -
 balasur - ب مرکزی «مشگین شهر» -
 در دو محل از حومه «خوی» - بیشتر
 نقاط فوق الذکر کوهستانی است
 ۱۸۵ - بِل = زیاد و پر (آذ)
 bolqazân - ب «شاهپور» bolqân
 ب قره آغاج «مراغه»
 ۱۸۶ - بِلْشَه = شاید مخفف بِلْکَفَد
 (بضم اول و فتح سوم) بمعنی رشوت
 و پاره باشد (؟)
 bolfateymur - ب ترکمان «میانه»
 ۱۸۷ - بِن = بن و بیخ (آذ)
 benâb = ب حومه «مراغه»
 benâju - ب بناب «مراغه» - benâku
 ب قره آغاج «مراغه» - benâ vila
 ب - سردشت «مهاباد» - ایضا در همان
 بخش - benâyen - ب مرکزی «مراغه»
 benis - ب شبستر «تبریز» - benaq
 ب مرکزی «اهر» - benmâr - ب مرکزی

برزیگران میان خود کرده باشند (آذ)
 bastakâbâd - ب صومای «رضائیه»
 yâqbastalu - ب مرکزی «اهر»
 ۱۷۷ - بَستام
 bastâm - ب حومه «مهاباد» - ایضا
 ب قره ضیاءالدین «خوی»
 ۱۷۸ - بُستان (آذ)
 bostân âdâd - بخشی از تبریز -
 دهستان «بستان آباد»
 ۱۷۹ - بَستَر (؟)
 šabestar - بخشی از شهرستان
 «تبریز» - قصبه مرکزی آن
 ۱۸۰ - بَش = سهم - بند جلو آب
 و غیره و باین معنی اخیر در خراسان
 نیز معمول است - زراعتی که بآب باران
 حاصل شود (آذ)
 bašâb - خدا آفرین - (بش) bašir
 ب و رزقان «اهر»
 ۱۸۱ - بَغ = کبک تر - زمین کنده
 و گود (آذ)
 baqtuli - ب شاهین دژ «مراغه»
 baqur - ب صومای «رضائیه» -
 baqukandi - ب حومه «خوی»
 ۱۸۲ - بَفر = برف
 bafrâjerd - ب مرکزی «هر و آباد»
 bafrevân - ب حومه «مهاباد»
 ۱۸۳ - بِل = بیل (آذ)

bonyâdkandi بقره آغاج «مراغه»

۱۹۳ - بور = رنگ خا کستری
و کیود مایل بسرخسی - تندر - بمعنی
«بیا» و «بیار» نیز هست (آذ)
burâšân - ب حومه «رضائیه» -
tapa bur ب - تکاب «مراغه»

۱۹۴ - بور = بود؛ تدر (آذ)
burestân - ب سنجید «هر و آباد»
burâšân - ب حومه «رضائیه» -
burgehém - ب شاهرود «هر و آباد»
burimolk - ب ورزقان «اهر»

۱۹۵ - بوک = بیوک = عروس (آذ)
bokân - بخشی از مهاباد - قصبه
مرکزی آن بخش buket - ب عجب شیر
«مراغه»

۱۹۶ - بون = زهدان بچه -
روده گوسفند و گاو و امثال آن که
پاک نشده باشد - بن و نهایت (آذ)
bârbun - ب حومه «رضائیه»
bâqbunân ب کاغذ کمان «هر و آباد»
۱۹۷ - بوه (؟)

harbova - ب صومای «رضائیه»
۱۹۸ - بوی - بهره و نصیب -
خوی و طبیعت - محبت و آرزو خواهش
و طمع (آذ)

buydašt - ب حومه «رضائیه» -
buyduz - ب «خدا آفرین»

«اردبیل» - benmârân - ب سنجید
«هر و آباد»

۱۸۸ - بند (آذ)

band - ب حومه «رضائیه» - bandâi -
ب حومه «رضائیه» - bandara - ب
حومه «مهاباد» - bandali - ب سیه
چشمه «ماکو» - juband - ب
مرکزی «اهر» - sarband - ب نمین
«اردبیل»

۱۸۹ - بنفشه (آذ)

benafša daraq - ب مرکزی
«اردبیل» - ایضا ب «بستان آباد»
ایضا ب قره آغاج «مراغه»

۱۹۰ - بنگ = حشیش (آذ)

bangin - ب مرکزی «مرند»
tu banq - ب مرکزی «مشگین شهر»

۱۹۱ - بنه = اسباب و رخت خانه -

املاک - خانه و مکان - بیخ و بنیاد (آذ)

bona - ب گرمی «اردبیل» -

bonaxalxâl - ب سنجید «هر و آباد»

bona xur - ب نمین «اردبیل» -

bonadiq - ب کلپیر «اهر»

bona kâqi - ب کلپیر «اهر» -

bonakohl - ب بستان آباد

ب مرکزی خیابو «مشگین شهر»

۱۹۲ - بنیاد (آذ)

bonyâdâbâd - بقره آغاج «مراغه»

qara buya - ب سیه چشمه «ماکو»
 ۱۹۹ - به (آذ)
 behi - ب «خدا آفرین»
 behiâbâd - ب بوکان «مهاباد»
 behik - ب حومه «مهاباد»
 شاهپور «خوی» - ایضا ب صومای
 behnaq - ب مرکزی
 «مراغه»
 ۲۰۰ - بهار (آذ)
 bahâr âvâ - شاهپور «خوی»
 ۲۰۱ - بهان = مهان (؟) منسوب
 به «به» jân bahân - ب «بستان آباد»
 ۲۰۲ - بهرام = فرشته روزیستم
 از هر ماه شمسی و نام آن روز -
 ستاره مریخ:
 bahrâm - ب مرکزی «مرند»
 ایضا ب حومه «مهاباد» - bahrâmân
 ب مرکزی «سراب»
 ۲۰۳ - بهمن = راست گفزار و
 بسیاریان - ابر بارنده - نام فرشته ایست
 که موکل روز دوم از هر ماه شمسی است
 و نام آن روز:
 bahmanâbâd - ب کاغذ کنان
 «هروآباد» - ایضا ب آلان بر آغوش
 «سراب»
 ۲۰۴ - بی بی (آذ)
 bibikandi - ب میاندوآب «مراغه»

bibiyânlu ب آستارا «اردبیل»
 ۲۰۵ - بیج = بیز از «بیختن»
 bijamir ب مرکزی «اردبیل»
 bijânlu ب سلدوز «رضائیه»
 ۲۰۶ - بیچار = سبزیهای مختلف (؟)
 این کلمه در ترکی تبریز معمول است
 و ترشی هفت سبزی را هفته «بیچار» گویند
 bijârâbin - ب مرکزی «آستارا»
 ۲۰۷ - بیرون:
 birun - ب کاغذ کنان «هروآباد»
 ۲۰۸ - بیش (آذ)
 bištâb - ب هوراند «اهر» - bišak
 - ب ورزقان «اهر» - ایضا ب ورزقان
 «اهر»
 ۲۰۹ - بیل = ویرا = مرد
 در آخر: ardabil - شهرستان معروف -
 andabil - ب مرکزی «هروآباد»
 ۲۱۰ - بیله = خشکی و جزیره
 میان دریا - قبالة خانه و باغ - رخسار
 و بهلو - بیله ابریشم - (آذ)
 biladeh - ب شاهرود «هروآباد»
 bilasavâr ب گرمی «اردبیل» -
 ایضا ب بندشت «ماکو» - biladaraq
 ب مرکزی «اردبیل» - ایضا ب مرکزی
 «اردبیل» - bilavâr - ب حومه «خوی»
 bilaverdi ب حومه «خوی»
 ۲۱۱ - بین از دیدن (آذ)
 tubin - ب هوراند «اهر» - âbabin
 کاغذ کنان «هروآباد»

۲۱۸ پاییز - (آذ)

pâizgâh - ب قره آغاج «مراغه»

pâizâbâd - ب سیه چشمه «ماکو»

۲۱۹ - پایین (آذ)

qal a pâin - ب بلدشت «ماکو»

qivipâin - ب سنجید «هروآباد» -

pâin - ب میاندوآب «مراغه»

۲۲۰ - پت - آهار، کرک پشم (آذ)

pataver - ب شاهپور «خوی» -

pataxor - ب نمین «اردبیل»

۲۲۱ - پَر = کنار، پرمَرغ، شعاع

و پرتو، دامن بیابان، پره آسیا (آذ)

par - ب حومه «رضائیه» - pardel

ب مرکزی «مرند» - pardaštlu -

ب سنجید «هروآباد» - pardâna -

ب - اشنو «رضائیه»

۲۲۲ - پَر = پرو لبریز - اندازه (آذ)

pera - ب حومه «خوی» - perani

ب سنجید «هروآباد» - perik - ب

مرکزی هروآباد و «پروج» نیز گویند

۲۲۳ - پَرچین = برج، خار بست

(آذ)

parcin - ب گرمی «اردبیل» -

ایضا ب گرمی «اردبیل» - parcin

bolâqi - ب مرکزی «مراغه»

golparcin - ب حومه «رضائیه»

۲۲۴ - پَرْد = بل، فرد (آذ)

۲۱۲ - بیوه - غریب و تنها - زن

شوهر مرده - مرد زن مرده (آذ)

biva râh - ب ورزقان «اهر»

پ

۲۱۳ - پا (آذ)

«پا» بمعنی قسمت و سهم در تبریز

نیز معمول است:

pârâm - ب هریس «اهر» -

pâvaras - ب ترک «میانه» -

pâyqalâ - ب اشنو «رضائیه»

hompâ - ب تکاب «مراغه» - pâpâlu

مرکزی «مراب»

۲۱۴ - پار = کلانه - دسته -

چرم دباغی شده (آذ)

pârci - ب حومه «ماکو» - pârcin

ب مرکزی «اردبیل»

۲۱۵ - پارچه - تکه (آذ)

در تبریز هنوز این کلمه معمول است.

pârcaqešlâq - ب مرکزی «اهر»

۲۱۶ - پار = پارچه - تیکه (آذ)

pâralar - ب مرکزی «مراغه»

pâralâr - ب قره آغاج «مراغه» -

pâraqešlâq - ب گرمی «اردبیل»

۲۱۷ - پان = پهن مخفف «پانه»

چوبیکه لای در گذارند تا باز نشود

šam pân - ب شاهین دژ «مراغه»

- ۲۲۴ - پسته و پستک (آذ)
 pestakân - ب «بستان آباد» - posta
 beyglu - ب مرکزی «اهر» -
 posta qara âqâj - ب هورانند
 «اهر» - posta kandi - ب مرکزی
 «مشگین شهر»
- ۲۲۵ - پشت و پشته (آذ)
 poštyal - ب حومه «رضائیه»
 fandoqâpošta - ب «آستارا»
 ۲۲۶ - پُل = تکه باره (آذ)
 poldašt - ب «ماکو»
 ۲۲۷ - پلاس - (آذ)
 در تبریز «پلاز» گویند
 palâslu - ب نمین «اردبیل»
 ۲۲۸ - پلنگ (آذ)
 palanglu - ب گرمی «اردبیل»
 ۲۲۹ - پناه (آذ)
 panâh kandi - ب پلدشت «ماکو»
 ۲۴۰ - پور = دراج - در کردی «عمه
 و خاله» - پهن - انبوه و خفه (آذ)
 purnâk - ب پلدشت «ماکو»
- ۲۴۱ - پوستین
 pustinduz - ب سراسکند «تبریز»
 ۲۴۲ - پوش (آذ)
 siyâhpuš - ب مرکزی «اردبیل»
 pušâbâd - ب اشنویه «رضائیه»
 ۲۴۳ - پول = وسیله معاملات ،
- pardâbâd - ب اشنویه «رضائیه»
 ۲۲۵ - پرست (آذ)
 xatparast - ب شاهرود «هروآباد»
 ۲۲۶ - پُرسیخ = جوجه تیغی (آذ)
 porsixlu - ب ترکمان «میانه»
 ۲۲۷ - پرک و برگ = نخ (آذ)
 parkâb - ب مرکزی «سراب» -
 pargu - ب سنجد «هروآباد»
 ۲۲۸ - پروج = پروژ = سوختن
 مو ، بوی سوختن پشم (آذ)
 peruj - ب مرکزی «هروآباد»
 ۲۲۹ - پری (آذ)
 parixân - ب مرکزی «مشگین شهر»
 parikandi - ب کلپیر «اهر»
 ۲۳۰ - پز = گوسفند ، میش (آذ)
 در کردی نیز معمول است :
 pezi - ب پلدشت «ماکو»
 ۲۳۱ - پس - نشیب ، پست (آذ)
 pasân - ب صومای «رضائیه» -
 pasakpâin - ب حومه «خوی» -
 dašpasak - ب حومه «خوی»
 ۲۳۲ - پس = pos = پسر (آذ)
 dola pesân - ب سلوانا «رضائیه»
 ۲۳۳ - پس = pes = زبان گیر ، النکن
 (آذ) در کردی نیز معمول است :
 pesyân - ب عجب شیر «مراغه»
 pesyânlu - ب «خداآفرین»

- پل (آذ)
 ۲۴۳ - pulyâ - ب اشنویه « رضائیه »
 ۲۴۴ - پولاد (آذ)
 pulâdlu - ب حومه « رضائیه »
 ۲۴۵ - پهر = بهره : پاس و
 محافظت (آذ)
 pahrâbâd - ب بناب « مراغه »
 ۲۴۶ - پهلوان = (پهلوان)
 = دلیر و شجاع (آذ) این کلمه در
 زبان امروزه آذربایجان معمول است:
 pahlavân - ب تکاب « مراغه »
 ۲۴۷ - پهن - پهناور (آذ)
 pahnâvar kord -ahmad - ب
 ورزقان « اهر »
 ۲۴۸ - پی = عصب - مخفف « پای »
 (آذ)
 peyqân - ب کلیبر « اهر »
 ۲۴۹ - پیور (آذ)
 pirân - ب حومه « مهاباد »
 pirânjex - ب صومای « رضائیه »
 pir cupân - ب دهخوارقان « تبریز »
 pirxodik - ب حومه « ماکو »
 piršâh - ب حومه « ماکو »
 pirkâni - ب حومه « مهاباد »
 pirkamân - ب مرکزی « سراب »
 piramâšân - ب کلیبر « اهر »
 piraguri - ب کلیبر « اهر »
- ۲۵۰ - پیش (آذ)
 pišgamân - ب شاهرود « هرو آباد »
 ۲۵۱ - پیک = قاصد (آذ)
 peyk - ب قره آغاج « مراغه »
 ۲۵۲ - پیله = غوزه ابریشم ،
 زمین خشک و وسیع که در میان دورود
 واقع شود (آذ)
 pila rud - ب نمین « اردبیل »
 pila sohrân - ب مرکزی « اردبیل »
 pilagalin - ب مرکزی « اردبیل »
 ۲۵۳ - پیّه = پاگاه = طویله (آذ)
 این کلمه هنوز در نواحی ارسباران معمول
 است :
 payajik - ب حومه « خوی »
 ایضاب « شاهپور » - ایضاب « شاهپور »
 ایضاب سلمدوز « رضائیه » - peyadaraq
 ب گرمی « اردبیل »
- ت
 ۲۵۴ - ت - تو خطاب (آذ)
 ta canâbâd - ب اشنویه « رضائیه »
 ۲۵۵ - تا - مخفف تاک - بی نظیر
 و بی همانند (؟) - حرف اضافه :
 tâ biya - ب سلمدوز « رضائیه »
 tâ lâr - ب قره آغاج « مراغه »
 ۲۵۶ - تاب (آذ)
 tâb dix - ب مرکزی « اهر »

- gur tây - ب حومه «خوی» -
 mânqutây ب مرکزی «سراب»
 ۲۶۵ - تپه (آذ)
 در زبان اهل تبریز مجازاً tapa فرق
 سر را گویند
 tapa - ب مرکزی «مراغه» - ایضا
 ب - نمین «اردبیل» - ایضا گرمی
 «اردبیل» - tapa bur ب تکاب
 «مراغه» - taparaš ب میاندوآب
 «مراغه» - gol tapa ب مرکزی
 «مراغه» - ایضا ب عجب شیر «مراغه»
 و چندین محل دیگر
 ۲۶۶ - تجر = خانه زمستانی که
 در آن تنور باشد (آذ)
 tajraq - ب عجب شیر «مراغه»
 ایضا ب ترک «میانه» - ایضا ب
 مرکزی «اردبیل» - tajra rud
 ب ترکمان «میانه»
 ۲۶۷ - تخت و تخته (آذ)
 taxt - ب قره آغاج «مراغه» -
 taxtrawân - ب سیه چشمه «ماکو»
 taxtamešlu - ب کاغذکنان «هرو
 آباد» taxtaduzi - ب حومه «ماکو»
 ۲۶۸ - تخم، تهم و قوی (آذ)
 toxmdel - ب ورزقان «اهر»
 ۲۶۹ - تر - ter - الکت و
 زبانگیر (آذ) - در کردی «tor»
 terestân - ب کاغذکنان «هروآباد»
 ۲۷۰ - تر = مخفف «تور» دلبرو
 tâbestânaq - ب هوراند «اهر»
 ۲۵۷ - تات = غیر ترک، فارس (آذ)
 tâtkandi - ب سیه چشمه «ماکو»
 tâtlar - ب مرکزی «اهر» tât âr
 ب «خدا آفرین» - ایضا ب پلدشت
 «ماکو»
 ۲۵۸ - تاج (آذ)
 tâjxâtun - ب قره ضیاءالدین «خوی»
 tâjiboyok - ب مرکزی «اردبیل»
 ۲۵۹ - تار (آذ)
 târqoli - ب سراسکند «تبریز»
 târân - ب مرکزی «سراب» -
 târun - ب ترک «میانه»
 ۲۶۰ - تازه (آذ)
 tâzakand - ب مرکزی «مراغه»
 ایضا ب اسکوتبریز - ایضا ب مرکزی
 «اردبیل» - ایضا ب «بستان آباد»
 و هشتاد محل دیگر
 ۲۶۱ - تاز = تاز «از تاختن» (آذ)
 tâžân dara - ب اشویه «رضائیه»
 ۲۶۲ - تاز = تنها و بی نظیر -
 رز (آذ)
 dustâk - ب اشویه «رضائیه»
 ۲۶۳ - تال - تاریک - تلخ
 آبیگرو تالاب (آذ)
 tâlin - ب سلوانا «رضائیه»
 ۲۶۴ - تایی = مثل و نظیر (آذ)

- پهلوان (آذ)
هیچ توریرا نفرماید فلک بیکار تو
وربفرماید بخاک اندر شود مستور تور
(قطران تبریزی)
- torânca - ب هورانند « اهر » -
toryân ب قره آغاج « مراغه »
۲۷۱ - tar - قر ضد خشک ،
با طراوت ، مخفف « تره » (آذ)
tar gavar ب سلوانا « رضائیه » -
tarnâb - ب مرکزی « میانه » -
tar zam - ب ورزقان « اهر » -
lâtarân ب مرکزی « اردبیل »
قر tar مخفف « تار »
tarzanaq - ب مرکزی « هرو آباد »
۲۷۲ - قر ازوگ (آذ)
tarâzuj - ب شاهرود « هرو آباد »
۲۷۳ - ترس (آذ)
tars âbâd - ب حومه « خوی »
۲۷۴ - قرش (آذ)
toršâb ب بلدشت « ماکو » -
torškub ب دهخوارقان « تبریز »
۲۷۵ - قرک - وجود این کلمه در
اسامی بعضی دهات آذربایجان نشان
میدهد که در قدیم تر کها مجده و دوم شخص
بوده اند :
- torkmân - بخشی از میانه و قصبه
آن بخش - ب حومه « رضائیه »
- torkmânkandi - ب بوکان « مهاباد »
torkân bor ب « بستان آباد » -
torkvirân - ب شاهین دژ « مراغه »
torkadâri - ب بستان آباد « تبریز »
۲۷۶ - قرک = قتراک ، برگ و
ساز جنگ - خندق که برگرد حصار
و قلعه کنند (آذ) :
tark - یکی از سه بخش میانه - قصبه
مرکزی آن بخش
۲۷۷ - قره و تره تیزک (آذ)
tara kama ب بلدشت « ماکو »
tara tizak ب سنجد « هرو آباد »
۲۷۸ - تاس = طپانچه و سیلی (آذ)
tasmâli - ب حومه « رضائیه »
۲۷۹ - تسوج = معرب تسوگ -
یک حصه از بیست و چهار حصه شبانه
روزی (پهلوی tasuk)
tasuj - ب شبستر « تبریز » - قصبه
مرکز دهستان « تسوج »
۲۸۰ - تغار (آذ)
tâstaqâr - ب سراسکند « تبریز »
۲۸۱ - تک = تنها ، بکه ، بی مثل
(آذ) در تبریز بمعنی بکه و تنها
بکار میرود
takâqâj - ب مرکزی « مراغه » -
takbolâq - ب مرکزی « اردبیل » -
ایضاب مرکزی « مشگین شهر » takdâm

مقید شود - جائیکه چارپا در آن بندند
(آذ)

tala xân - ب آستارا - tala qân
ب هورانند « اهر »

۲۸۹- تلوار = تلیوار = خانه‌ایکه
در آن کرم ابریشم نگاهدارند (آذ)
talvâr - ب مرکزی « میانه »
cây talvâr - ب قره ضیاءالدین «خوی»
ایضاً ب «میانه»

۲۹۰- تن (آذ)
setan - ب «خدا آفرین» - tanadeh
ب سراسکنند « تبریز »

۲۹۱- تندیر = تنور (آذ)
در تبریز «تندیر» گویند
tanderlu - ب شاهین دژ «مراغه»

۲۹۲- تنگ = میان دو گوه -
ضد فراخ (آذ)

tang - ب گرمی «اردبیل» sartang
ب حومه «مهاباد»

۲۹۳- تنور (آذ)
tanurâqâj - ب «بستان آباد» -
tanurlu - ب ترکمان «میانه»

۲۹۴- تو = تاب بهمه معانی آن (آذ)
towlaš - ب مرکزی «هروآباد»

۲۹۵- تو tav
tawaq - ب مرکزی «میانه» -
taviq - ب کلیبر «اهر» - tavre

۲۸۲- تک ، tek = تک ، نوك
تیز (آذ)

tekân - ب قره آغاج «مراغه»
teqnit - ب سیه چشمه «ماکو» -
tekânlu - ب قره آغاج «مراغه»
ایضاً ب سراسکنند «تبریز» - ایضاً ب
گرمی «اردبیل»

تدکر: همچو بنظر میرسد که کلمه
tikân بمعنی «خار» ماخذ فارسی
داشته باشد (؟)

۲۸۳- تکه = بز پیشروگله (آذ)
این کلمه هنوز در آذربایجان معمول است

taka - ب حومه «رضائیه» -
takalu - ب حومه «رضائیه»

۲۸۴- تل tol = غلت - قل خوردن
(آذ) در کردی tel گویند

tolâb - ب ورزقان «اهر»

۲۸۵- تل tel = تیل: نوعی از
خریزه که در خراسان نیز تیل گویند (آذ)

telkari - ب ورزقان «اهر» -
telim xân - ب بلدشت «ماکو»

۲۸۶- تلخ (آذ)
talxâb - ب سراسکنند «تبریز»
ایضاً ب آلان بر آغوش «سراب»

۲۸۷- تلم (شاید sem + tal)
talemxân - ب سراسکنند «تبریز»
talemkandi - ب مرکزی «میانه»

۲۸۸- تله = آنچه جانور در آن

- ب. حومه «ماکو» - ایضا ب. حومه «خوی»
 ۲۹۶ - تو، tu - اندون و داخل
 مخفف «تود» (آذ)
 tui - ب. سلوانا «رضائیه» - tubanq
 ب. مرکزی «مشگین شهر» - tu bin
 ب. هوراند «اهر» - tudân - ب. حومه
 «خوی» - tu klak - ب. حومه «خوی»
 tu lun - ب. گرمی - اردبیل «
 ۲۹۷ - تو (تو رک) tow
 tovistân - ب. شاهرود «هروآباد»
 tovin - ب. ترک «میان» - ایضا ب
 کاغذکنان «هروآباد»
 ۲۹۸ - توت (آذ)
 tutxânâ - ب. عجب شیر «مراغه»
 tudân - ب. حومه «خوی»
 ۲۹۹ - تور = دام - گیاهی ترش مزه
 که در آتش ریزند (آذ)
 turiyân - ب. سیه چشمه «ماکو»
 turâqây - ب. «بستان آباد»
 ۳۰۰ - تورپ = ترب (آذ)
 در آذربایجان هنوز معمول است
 turp - ب. مرکزی «مرند»
 ۳۰۱ - توشمان (توش) =
 زور و قوت + مان) = خانه قوت - مبدل
 «دشمن» :
 tušmânlu - ب. سنجد «هروآباد»
 ۳۰۲ - تول = جنگ و برخاش (آذ)
- tulân - ب. حومه «رضائیه»
 ۳۰۳ - تولی - مبدل توله -
 baqtuli - ب. شاهین دژ «مراغه»
 tuli - ب. سلوانا «رضائیه»
 توله = بچه سگ و امثال آن (آذ)
 tulâ tapa - ب. حومه «رضائیه» -
 tulaki - سلوانا «رضائیه»
 ۳۰۴ - تی = میان، اندرون - مخفف
 «تهی»
 sâti - ب. مرکزی «اهر»
 ۳۰۵ - تی = تو «خطاب» - (آذ)
 ti far - ب. نمین «اردبیل»
 ۳۰۶ - تیر (آذ)
 tirâbâd - ب. ترکمان «میان» -
 tircâi - ب. ترکمان «میان» -
 tirvân - ب. کلیبر «اهر» - tiršâh
 تیر = مرکزی «سراب»
 ۳۰۷ - تیل = احوں - چشم چپ
 (در کردی نیز بهمین معنی آمده) -
 نوعی از خربزه (در خراسان باین معنی
 معمول است)
 til - ب. شبستر «تبریز» - ایضا ب
 شاهرود «هروآباد»
 ۳۰۸ - تهر = تلخ، تیره، قهر
 شکل و هیئت (آذ)
 بدو معنی اخیر در تبریز معمول است
 tahrâband - ب. سراسکند «تبریز»

در جزء آخر: âxijân - ب مرکزى
 «مراغه» - arajân - ب و رزقان «اهر»
 - anarjân - ب «بستان آباد»
 - dâmanjân - ب مرکزى «سراب»
 جان = روح حیوانى (آذ)

jâjân - ب و رزقان «اهر» - ایضا
 ب مرکزى «مشگین شهر» - jânâqâ
 ب مرکزى «مراغه» - jânânlu - ب
 «خداآفرین» - jândara - ب سردشت
 «مهاباد» - jânbahân - ب «بستان آباد»
 ۳۱۶ - جب: مبدل چپ «مقابل راست»
 (آذ)

تبدیل «ج» به «ج» در آذری معمول است
 - jabân - ب هورانند «اهر» -
 - jabdaraq - ب مرکزى «مشگین شهر»
 - jabinad - ب سراسکند «تبریز»
 ۳۱۷ - جج - مخفف ججا = عقاب
 و یا مبدل جج = طبقى که از چوب بافند
 (آذ)

jaju - ب مرکزى «سراب» - jajin
 ب مرکزى «اردبیل» - jejalu - ب
 مرکزى «مشگین شهر»
 ۳۱۸ - ججج = مبدل جج علامت
 مکان (؟)

pirân jex - ب صومای «رضائیه»
 ۳۱۹ - جدا = jedâ (آذ)
 jedâ - ب گرمی «اردبیل» -

tabrestân ب شاهرود «هروآباد»

ج

۳۰۹ - جج مقابل مفتوح بجای «گ»
 نسبت
 در - espestâna - ب مرکزى «مراغه»
 ۳۱۰ - ججه = جا (آذ)
 im šija - ب قره آغاج «مراغه»
 inja - ب شاهین دژ «مراغه» - ایضا
 ب مرکزى «مراغه» - ایضا ب حومه
 «ماکو» - ایضا ب سرچشمه «ماکو»
 ۳۱۱ - جا (آذ)

jâ bel lu - ب نمین «اردبیل» -
 jâjân - ب و رزقان «اهر» - ایضا
 ب مرکزى «مشگین شهر» - jâširân
 ب اشنویه «رضائیه» - jâliq - ب
 مرکزى «اهر»

۳۱۲ - جار = «زار» علامت مکان -
 زمین شیار نشده (آذ): kolahjâr =
 ب مرکزى «مرند»

۳۱۳ - جام = شیشه، آینه (آذ)
 در تبریز به معنی اول معمول است
 jâmbozorg - ب مرکزى «مرند»
 ۳۱۴ - جاموش = گاومیش (آذ)
 در تبریز «جامیش» گویند

jâ mušolân ب مرکزى «مشگین شهر»
 ۳۱۵ - جان = گان، علامت مکان
 (آذ)

۳۲۶ - jel - جل = پارچه کهنه
و پوشش اسب (آذ) - در مورد معنی
اول در تبریز jer گویند
jel qarân - ب صومای «رضائیه»
jol = پارچه کهنه و پوشش اسب - معرب
گل marajol ب «شاهین دژ»
jo[karân - ب نمین «اردبیل» -
jolbar - ب حومه «رضائیه»

۳۲۷ - جلو = عنان اسب «آذ»
jelowgir - ب مرکز «اردبیل» -
jelow câpân - ب حومه «رضائیه»
jelowdârlu - ب کاغذکنان «هرو
آباد»

۳۲۸ - جن = موجودی موزی نامرئی
«عربی»
jendar - ب مرکز «اردبیل» -
jenqara - ب مرکز «مراغه» -
jenqešlâqi - ب مرکز «اردبیل»

۳۲۹ - جنگ (آذ)
jangtapa - ب حومه «ماکو» -
janga sar - ب حومه «خوی»
۳۳۰ - جنگل (آذ)

jangal - ب آلان «برآغوش»
۳۳۱ - جو مخفف «جوی» (آذ)
juband - ب مرکز «اهر» -
juvarim - سراسکند «تبریز»

jedâqaya - ب بستان آباد «تبریز»
ایضا ب قره آغاج «مراغه»
۳۲۰ - جر = زمین شکافته (آذ)
âqâjari - ب عجب شیر «مراغه»
- ب بناب «مراغه» âqajari - ب
سراسکند «تبریز» - ایضا ب مرکزی
«مراغه» - aštjarân - ب مرکزی
«سراب»

۳۲۱ - جرد = «گرد» علامت مکان
در شهر و قصبه (آذ)

bafrâjerd - ب مرکزی «هروآباد»
۳۲۲ - جفال = کال و نارس =
چفاله (آذ) - در زبان آذربایجان در
بادام نارس «چفاله» گویند

jaqâl - ب سیه چشمه «ماکو» jaqâllu
ب مرکزی «مراغه»

۳۲۳ - جق مبدل جیک علامت مکان (?)
qulânjeq - ب مرکزی «مراغه»
jeqjeq - ب مرکزی «اردبیل»
۳۲۴ - جق در اول مخفف جیک و
جینگ «صدا و فریاد» (آذ)

jeqa - ب هریس «سراب» - jeqir -
ب سراسکند «تبریز» - jeqnâb -
ب هریس «اهر» - ایضا سچند «هرو
آباد» - ایضا کلپیر «اهر»
۳۲۵ - جگر (آذ)

jegarkandi - ب نمین «اردبیل»

ب عجب شیر «مراغه» - qojur -
ب تکاب «مراغه»

۳۳۷ - جوش و جش (آذ)

jušâni - ب مرکز «مراغه» -
jošin ب ورزقان «اهر»

۳۳۸ - جوق علامت مکان (ترکی)

در bâr juq - ب قره آغاج «مراغه»

sârâjuq - ب حومه «رضائیه» -

qalâ juq - ب مرکز «اردبیل»

- ایضا ب مرکز «مراغه» - ایضا ب

تکاب «مراغه» - ایضا ب حومه «ماکو»

ایضا ب سلدوز «رضائیه» - ایضا ب

مرکز «اردبیل» - ایضا ب سراسکند

«تبریز» - ایضا ب حومه «رضائیه»

ایضا ب هوران «اهر» - ایضا ب

سنجید «هر و آباد» - ایضا ب پلدشت

«ماکو»

۳۳۹ - جوك = جوق (ترکی)

juki - ب قره آغاج «مراغه» - ایضا

ب قره آغاج «مراغه» ایضا ب قره آغاج

«مراغه» ایضا ب قره آغاج «مراغه»

جوغ (رك جوق)

bâlâjug - حومه «خوی»

۳۴۰ - جی = jey = zey =

زندگی و حیات - (آذ)

jeyâvâli - ب پلدشت «ماکو» -

jeyâvân - ب مرکز «اردبیل»

jeyd - نمین «اردبیل»

vayjuya - نام محله‌ای «در تبریز»

jumâdi - ب مرکز «اردبیل» -

juni - ب صومای «رضائیه»

juqân - ب قره آغاج «مراغه»

و در آخر کلمات علامت مکان

benâju ب - ب «مراغه» - terâju

ب مرکز «مراغه» - ایضا ب عجب شیر

«مراغه» - ایضا ب دهخوارقان «تبریز»

sarâju - ب مرکز «مراغه»

۳۳۲ - جوغ = غله معروف (آذ)

jow zar ب - حومه «ماکو»

jowqân - دو محل در ب «بستان

آباد» - jowmuru - ب گرمی

«اردبیل»

۳۳۳ - جوغ = از جوبدن «(آذ)

kermjovân - ب «آلان بر آغوش»

garmjovân - ب مرکز «مراغه»

nâvjovân - ب صومای «رضائیه»

۳۳۴ - جوان (آذ)

javânâgoruh - ب ورزقان «اهر»

javânšeyx - ب مرکز «اهر»

javânqala' - ب عجب شیر «مراغه»

۳۳۵ - جوجه (آذ)

âlâjuja - ب «خدا آفرین»

۳۳۶ - جور = اُخت و متناسب (؟)

در زبان فعل آذر بایجان معمول است

jur âb - ب مرکز «اردبیل» -

jurni - ب حومه «رضائیه» - juri

- ۳۴۱ - جیش = شاش بچه (آذ)
در تبریز این کلمه معمول است
karjiš - ب حومه «ماکو»
۳۴۲ - جیق علامت مکان (ترکی)
afšâr jiq - ب ترکمان «میانه»
qal'a jiq - ب ترکمان «میانه»
۳۴۳ - جیک (رک جیق)
balajik - سیه چشمه «ماکو»
payajik - ب حومه «خوی» - ایضا
ب «شاهپور» - ایضا ب «شاهپور»
ایضا ب سلدوز «رضائیه» - jaga ba ba
jik - ب سیه چشمه «ماکو»
dara jik - ب «خداآفرین»
جیگ = جیک
zirajig - ب شاهپور «خوی»
qal'ajig - ب پلدشت «ماکو»
hostajig - ب حومه «خوی»
۳۴۴ - جهند = جهنده (آذ)
jahandir - ب مرکزی «میانه»
- چ
- ۳۴۵ - چ = ca «خوب» (آذ)
ca quš - ب مرکزی «سراب»
ca gân - ب مرکزی «مراغه»
carur - ب ترک «میانه»
۳۴۶ - چه «تصغیر» (آذ)
qal'a ca - ب اسکو «تبریز»
inea - ب مرکزی «اردبیل» - ایضا
- ب پلدشت «ماکو» - qârinea -
ب «بستان آباد» - âlucaluy -
ب تکاب «مراغه» - bâgcajik - ب
شاهپور «خوی»
۳۴۷ - چاپ = غارت ، (ترکی؟)
câpâqân - ب مرکزی «مشگین شهر»
capân - ب مرکزی «اهر»
۳۴۸ - چار = چهار (آذ)
cârâtâq - ب مرکزی «مراغه» -
cârqun - ب حومه «ماکو»
۳۴۹ - چال = گود و گودی (آذ)
در زبان فعلی آذربایجان در کلمه
«چاله سر» باقی مانده
calgar - ب مرکزی «هروآباد» -
câlli - ب مرکزی «مراغه» -
câliyân - ب حومه «خوی»
۳۵۰ - چان - کشت و غرس (آذ)
در کردی نیز معمول است :
ta cân âbâd -
۳۵۱ - چاه (آذ)
kalla câh - ب اسکو «تبریز»
۳۵۲ - چاو = چشم (آذ)
در کردی نیز این کلمه معمول است
sarcâv - ب میان دو آب «مراغه» -
câv raš - ب حومه «رضائیه»
۳۵۳ - چپ = چوب (آذ)
این کلمه در ضمن لغت cor cop در

- ۳۴۱ - جیش = شاش بچه (آذ)
در تبریز این کلمه معمول است
karjiš - ب حومه «ماکو»
۳۴۲ - جیق علامت مکان (ترکی)
afšâr jiq - ب ترکمان «میانه»
qal'a jiq - ب ترکمان «میانه»
۳۴۳ - جیک (رک جیق)
balajik - سیه چشمه «ماکو»
payajik - ب حومه «خوی» - ایضا
ب «شاهپور» - ایضا ب «شاهپور»
ایضا ب سلدوز «رضائیه» - jaga ba ba
jik - ب سیه چشمه «ماکو»
dara jik - ب «خداآفرین»
جیگ = جیک
zirajig - ب شاهپور «خوی»
qal'ajig - ب پلدشت «ماکو»
hostajig - ب حومه «خوی»
۳۴۴ - جهند = جهنده (آذ)
jahandir - ب مرکزی «میانه»
- چ
- ۳۴۵ - چ = ca «خوب» (آذ)
ca quš - ب مرکزی «سراب»
ca gân - ب مرکزی «مراغه»
carur - ب ترک «میانه»
۳۴۶ - چه «تصغیر» (آذ)
qal'a ca - ب اسکو «تبریز»
inea - ب مرکزی «اردبیل» - ایضا

- cercalu - ب میان‌دو آب «مراغه»
 ایضا ب هوراند «اهر»
- ۳۶۰ - چِرچِر = سوروسات و وسایل
 خوشی و خوردن (آذ) - این کلمه در
 خراسان نیز معمول است.
- cer cer - ب زنبوز «مرند» -
 cer cerâ - ب قره آغاج «مراغه»
 cer cera - ب هوراند «اهر»
- ۳۶۱ - چِرز = پرنده است (آذ)
 تا چرخ هوات را دلم چِرز افتاد
 زوجون تب‌ارزه بر تنم ارز افتاد
 «ابوالفرج رونی»
- carza sun - ب «بستان آباد»
 ۳۶۲ - چِرک (آذ)
- cerkâbâd - ب سلوانا «رضائیه»
 ۳۶۳ - چِرکِن = چِرکین = زشت
 (آذ) - این کلمه در تبریز معمول است
 cerken lu - ب ترک «میانه»
- ۳۶۴ - چِرَم (آذ)
- carm xarân - ب «بستان آباد» -
 carma dâš - ب هوراند «اهر»
- ۳۶۵ - چِرْمِه (آذ)
- cešmaqân - ب وزرقان «اهر»
 cešma - ب حومه «خوی» -
 cešma - ب ترک «میانه» -
 keš -
 konân - ب شبستر «تبریز»
 cašmagol -
 cešma vazân - ب اشنویه «رضائیه» -
 ب مرکز «اهر»
- زبان فعلی آذربایجان باقی ماند
 coplu - ب شاهین‌دژ «مراغه» -
 copluja - ب مرکز «مراغه»
 ۳۵۴ - چَپ ، مقابل «راست» (آذ)
 capdara - ب تکاب «مراغه» -
 capi ni - ب سراسکند «میانه» -
 capow - ب مرکز «مراغه»
 ۳۵۵ - چَتر (آذ)
 catr - ب صومای «رضائیه»
 ۳۵۶ - چِر = چهر (آذ)
 در کردی نیز معمول است
- cer lu - ب سراسکند «تبریز» -
 ایضا ب مرکز «سراب» cerâqlu
 ب وزرقان «اهر»
- ۳۵۷ - چِر از «چربدن» (آذ)
 ney carân - ب وزرقان «اهر» -
 cariq - ب کلپیر «اهر»
- ۳۵۸ - چِرَاغ = فتیله‌ای که با چربی
 روشن شود - چِرَا و چِرَا کردن (آذ)
 carâq abdâd - ب حومه شاهین‌دژ
 cerâq tapa - ب تکاب «مراغه»
 cerâqci - ب سراسکند «تبریز»
 cerâqil - ب اسکو «تبریز»
- ۳۵۹ - چِرَج = چین و چروک، آژنک
 (آذ)
 واژه همین ریشه است کلمه «چِرکین»
 بمعنی «زشت» که در تبریز معمول
 است.

«اردبیل»

۳۷۱ - چناق = جناغ: نوعی ماهی
چناک - چانه و زرخندان (آذ)
بمعنی اخیر در خراسان «چناق» و
در کردی «چناغ» گویند:

canâq - ب کلپیر «اهر» - canâq
bolâq - ب قره آغاج «مراغه» - ایضا
ب مرکزی مشکین شهر - ایضا ب
ترکمان «میان» - canâqbolâq -
ب ترکمان «میان» - ایضا ب گرمی
«اردبیل» - canâqci - ب «خدا آفرین»

۳۷۲ - چنز = شنج: یعنی زمین
سخت و نام هموار (آذ)

canzâb - ب مرکزی «اردبیل» -
canzanaq - ب ورزقان «اهر»
canzanaq qorqa - ب مرکزی
«اردبیل»

۳۷۳ - چنگ (آذ)

cangân - ب گرمی «اردبیل» -
canga sar - ب شاهپور «خوی»

۳۷۴ - چو = چوب (آذ)

cuvân - ب مرکزی «مراغه» -
cu qân lu - میان دو آب «مراغه» -
cu katu - ب قره آغاج «مراغه»
چوب -

cubdâr kandi - ب قره آغاج «مراغه»
cubadaraq - ب خدا آفرین «تبریز»

۳۶۶ - چل = چهل (آذ)

celân - ب مرکزی «اهر» -
celvand - ب آستارا - cellaxâna
ب کلپیر «اهر» - ب شبستر «صوفیان»
ب مرکزی «سراب» - cella nâb -
ب ورزقان «اهر»

۳۶۷ - چیم = رودخانه، خمیدگی (آذ)

در کردی نیز معمول است

camgabin - ب شاهرود «هر و آباد»
campân - ب شاهین دژ «مراغه»
چمن (آذ)

caman - ب سلوانا «رضائیه»
camanlu - ب سیه چشمه «ماکو»
caman zamin - ب ورزقان «اهر»
siyâh caman - ب «بستان آباد»

۳۶۸ - چن، cen - چند، کم و
اندک (آذ؟)

در کردی can بهمین معنی است
cenâb - ب هورانند «اهر»
qešlâq cen nâb - ب مرکزی
«اهر»

۳۶۹ - چن = چان = گلوله خمیر
که از آن يك نان بزند (؟)
ta canâbâd

۳۷۰ - چنار (آذ)

cenâr - ب دهخوارقان «تبریز»
ایضا ب شاهرود «هر و آباد» - ایضا
ب ترکمان «میان» - ایضا ب گرمی

- ۳۸۲ - چون (؟)
- cun zaq pân - ب گرمی «اردبیل»
- cuna xânlu - ب گرمی «اردبیل»
- ۳۸۳ - چه مخفف «چاه»
- cahriq - ب شاهپور «خوی» ایضا
- ب شاهپور «خوی» - ایضا ب شاهپور «خوی»
- ۳۸۴ - چهار (آذ)
- cahârbot - ب اشنویه «رضائیه»
- cahâr borj - ب میان‌دوآب «مراغه»
- cahârbaxš - ب حومه «رضائیه»
- cahârdânga - ب هورانند «اهر»
- cahârxânâvâr - ب ترک «میانه»
- ۳۸۵ - چهرک و چهره (آذ)
- cehraq - ب مرکزی «سراب» -
- cehra barq - ب مرکزی «اردبیل»
- cehraqân - ب شبستر - cehragorâ
- ب حومه «رضائیه»
- ۳۸۶ - چی == چیز (آذ)
- ciyâna - ب سلدوز «رضائیه» -
- ایضا ب حومه «مهاباد» cilân - ب مرکزی «مراغه»
- ۳۸۷ - چید «چین» (آذ)
- nâcid - ب قره‌آغاج «مراغه» -
- ایضا در همان بخش
- ۳۸۸ - چیر == غالب و مستولی ،
- حصه و نصیب (آذ)

- gancuba - ب هورانند «اهر»
- ۳۷۵ - چوان = چوبان
- covân - ب «بستان آباد» - ایضا ب مرکزی «مراغه»
- ۳۷۶ - چوپان (آذ)
- pirecupân - ب دهخوارقان «تبریز»
- cupânlu - ب قره‌آغاج «مراغه»
- ایضا ب شاهپور «خوی» cupân qara
- ب عجب‌شیر «مراغه»
- ۳۷۷ - چور = بیشتر و زیادتر (آذ)
- در کردی نیز معمول است .
- cowra - صومای «رضائیه» - cowrâx
- ب حومه «خوی»
- ۳۷۸ - چوق == مبدل چوب (آذ)
- bâr âcuq - ب حومه «رضائیه»
- ۳۷۹ - چوغان == چوبک
- این کلمه در زبان ترکی معمول است و بطن قوی منشاء ایرانی داشته (؟)
- cuqânlu - ب میان‌دوآب «مراغه»
- ۳۸۰ - چوکان
- cowkân lu - ب قره‌آغاج «مراغه»
- چول - خالی و بایر - بیابان (آذ)
- در تبریز «چل» گویند
- şunda cula
- ۳۸۱ - چوم و چم (؟)
- cum âlu - کاغذکنان «هر و آباد» -
- eumân - ب حومه «مهاباد» com
- rân - ب قره‌ضیاءالدین «خوی» -

۳۹۴ - خال = نشانه - شتر سیاه (آذ)
 xâlân - ب کلیمبر «اهر» - xalxâl
 نام شهرستانی معروف و قصبه، مرکزی آن
 ۳۹۵ - خام (آذ)
 xâmna - ب شبستر «تبریز» - ایضا
 قصبه مرکزی دهستان «خامنه»
 ۳۹۶ - خان = خانه - کاروانسرا -
 شان عسل (آذ)
 pari xân - ب مرکزی «مشگین شهر»
 talemxân - ب سراسکند «تبریز» -
 tala xân - ب آستارا - xân - ب
 حومه «خوی» xânbâz - ب مرکزی
 «مشگین شهر» - xân andabil - ب
 مرکزی «هرو آباد»
 ۳۹۷ - خانقاه
 xânaqâh - ب امین «اردبیل» -
 ایضا دهخوارقان «تبریز» - ایضا ب
 حومه «خوی» ایضا ب مرکزی «اردبیل»
 ایضا ب ترک «میان» - ایضا ب ورزقان
 «اهر» - ایضا ب هریس «اهر» - ایضا
 ب - سلوانا «رضائیه» - ایضا ب
 کلیمبر «اهر» - ایضا ب شاهپور «خوی»
 ایضا - «خداآفرین» - ایضا ب حومه
 «رضائیه» - xânaqâh sorx - ب حومه
 «رضائیه»
 خانه (آذ)
 xâna barq - ب بناب «مراغه»

cir - ب صومای «رضائیه» - ب
 قره ضیاالدین «خوی» - cirkandi - ب
 قره ضیاءالدین - cira - ب صومای
 «رضائیه»
 ۳۸۹ - چین «ازچیدن»
 govarcin - ب بستان آباد «تبریز»
 ایضا ب ورزقان «اهر»
 در آخر âlucin - ب قره آغاج «مراغه»
 lâ cin darasi - ب گرمی «اردبیل»

خ

۳۹۰ - خار = سنگریزه - تیغ (آذ)
 ومعنی اول در کردی آمده
 xâr xâr - ب شاهین دژ «مراغه»
 ۳۹۱ - خاز = سنک پاشویی - چرک و
 ریم - خوش و خوب (آذ)
 در جزء دوم : âr xâz lu - ب امین
 «اردبیل»
 ۳۹۲ - خاس = خوب و خوش -
 خاشاک (آذ)
 sar xâs - ب حومه «ماکو»
 mol xâs - ب هوراند «اهر»
 xâs vâh - ب اسکو «تبریز»
 ۳۹۳ - خاک (آذ)
 xâkriz - ب گرمی «اردبیل» -
 xâkmardân - ب حومه «خوی»
 xâki - ب مرکزی «سراب» -
 xâkvânaq - ب ورزقان «اهر»

(گیاهی است دوائی)
 mâtaxerba - ب شاهپور «خوی»
 ۴۰۳ - خرد xord (آذ)
 در زبان فعلی تبریز «خردجه» از این
 کلمه باقی مانده
 xordaqešlâq - ب هوراند «اهر»
 xodra bolâq - ب کاغذکنان «هروآباد»
 ۴۰۴ - خرم - (آذ)
 xorramâbâd - ب مرکزی «اهر»
 - ایضا ب مرکزی «خیابو» - ب حومه
 «رضائیه» xorramdeh - ب شاهین‌دژ
 «مراغه» - xorramdaraq - ب
 قره‌آغاج «مراغه»
 خرم (آذ)
 شاید مخفف «خرمن» باشد (۱)
 niyâxarm - ب مرکزی «هروآباد»
 ۴۰۵ - خرما (آذ)
 xormâzard - ب بناب «مراغه»
 xormâlu - ب هریس «اهر»
 ۴۰۶ - خُرب - (از خسبیدن)
 xosbak - ب هوراند «اهر»
 ۴۰۷ - خمر و (آذ)
 xosrowâbâd - ب شاهپور «خوی»
 xosrowšâh - ب اسکو «تبریز»
 قصبه مرکزی خسروشاه - âtašxosrow
 - ب وزرقان «اهر»
 ۴۰۸ - خُش = مادر زن و مادر
 شوهر - تند و تیز دویدن (تلفظ محلی

xânaxosrow - ب کلپیر «اهر»
 xânabâm - ب شاهپور «خوی»
 xâna sir - ب مرکزی «اردبیل»
 ۳۹۸ - خَت xat = مخفف خات =
 زغن
 xatala - ب مرکزی «مراغه» - ایضا
 ب ترکمان «میانه» - xatparast -
 ب شاهرود «هروآباد»
 ۳۹۹ - خدا (آذ)
 xodâ âfarin - بخشی از شهرستان
 «تبریز» و مرکزی آن بخش xodâ verdi
 kandi - ب مرکزی «اهر»
 ۴۰۰ - خَر xer = سنکریز - خوشی
 (آذ)
 xer âquš - ب صومای «رضائیه» -
 xeri - ب سلوانا «رضائیه» xerâju
 ب مرکزی «مراغه» - ایضا ب عجب‌گاه علوم انسانی و مطبوعات تبریز
 شیر «مراغه» - xerâvân - ب مرکزی
 «مشگین شهر»
 ۴۰۱ - خَر xar (آذ)
 xarvânaq - ب وزرقان «اهر»
 xarâim - ب کلپیر «اهر»
 ب مرکزی «اردبیل»
 خَر «از خریدن»
 در جزء دوم: âbxarad - ب مرکزی
 «اهر» - bâdxarid - ب تکاب «مراغه»
 parxarrân - ب وزرقان «اهر»
 ۴۰۲ - خَرَبَه = خریه = خریق ؟

«خوش» (آذ)

- xaširân - ب نمین « اردبیل » -

- xašendaraq - ب «بستان آباد» -

- ârxašân - ب حومه «ماکو»

۴۰۹ - خُشگ - (آذ)

- xošganâb - ب هریس «اهر» -

ایضا ب بستان آباد «تبریز» - xošga

- dahana - ب مرکز «آستارا» -

- xošga now - ب گرمی «اردبیل»

- xošga seyl - ب نمین «اردبیل»

۴۱۰ - خل = گل ولای (آذ)

- xalxâna - ب سلسدوز «رضائیه»

- xalyân - ب صومای «رضائیه» -

- xalakân - ب سلوانا «رضائیه»

- xalxâl - نام شهرستانی معروف

۴۱۱ - خَلج = خلك = چوبیکه بدان

کشتی رانند - هر چیز خَلجده و فرو

رونده از قبیل سوزن و خار (آذ)

- xalaj - ب سلوانا «رضائیه» - ب

مرکزی «خیابو» - ب قره آغاج «مراغه»

ب هریس «اهر» - ب مرکزی «مراغه»

ب پلدشت «ماکو» - ایضا در همان

بخش

۴۱۲ - خواجه (آذ)

- xâja - ب ورزقان «اهر» - xâja im

- xâja deh «اردبیل»

ب ترکمان «میانه» - xâjašâhi - ب

قره آغاج «مراغه»

۴۱۳ - خوار «از خوردن» (آذ)

در جزء دوم: âbxâra - ب ورزقان

«اهر» - berešxorân - ب شاهپور

«خوی» - pata xor - ب نمین «اردبیل»

- carmxorân - ب «بستان آباد» -

- arza xorân - ب قره آغاج «مراغه»

۴۱۴ - خُو = مخفف «خوب» -

سرشت و عادت (آذ)

- xujin - ب مرکزی «هر و آباد»

۴۱۵ - خوب (آذ)

- xubestân - ب ترک میانه xubyâr

ب قره آغاج «مراغه» - ایضا ب

کلپیر «اهر»

۴۱۶ - خُجه = خواجه (آذ)

- qara xojalu - ب پلدشت «ماکو»

۴۱۷ - خود (آذ)

- pir xodjk - ب حومه «ماکو»

۴۱۸ - خور = مبدل خور

لایق و شایسته (آذ)

- xurasb - ب سلوانا «رضائیه» -

- xurjestân - ب سراسکنده «تبریز»

- kalxurân - ب حومه «اردبیل» -

ایضا ب مرکزی «اردبیل» - kalxurân

- vind - ب مرکزی «اردبیل»

۴۱۹ - خوراب = xurâb =

«خورابه» و آن آب کمی را گویند که

از بندی که در پیش آب بسیار باشد

تراوش کند: ز حوی خورابه تو کمتر

- ۴۲۷ - خون (آذ) *šarza xun* - ب «بستان آباد» -
xuniyaq - ب مرکزی «اهر» -
qâr xun - ب مرکزی «سراب»
qâl xun - ب کلپیر «اهر»
 ۴۲۸ - خوی (؟) تذکر - در کردی *xovi* بمعنی نمک آمده و ممکن است *xoy* نیز باین معنی باشد (؟)
xoysard - ب هورانند «اهر» -
xoyin rud - ب کلپیر «اهر» -
xoyin dizaj - ب ورزقان «اهر»
xoy - شهرستان معروف و نام بخش مرکزی و قصبه آن
 ۴۲۹ - خیی (؟) شاید مخفف «خیو» باشد که در کردی بمعنی «خراسان» و نگهداری آمده
xiyârak - ب مرکزی «اردبیل»
xiyâv - نام سابق شهرستان مشگین شهر
 و شهر مرکزی آن - *xiyâbân* - نام محله‌ای در «تبریز»
 ۴۳۰ - خیره (آذ)
xira masjed - ب بستان آباد «تبریز»
 ۴۳۱ - خینه (؟) *din xina* - ب اشنو «رضائیه»
 ۴۳۲ - دار «ازداشتن» (آذ)
- بگوی چو بسیار گسردد بیکبار اوی
 «عنصری»
xurâblu - ب حومه «ماکو»
 ۴۲۰ - خور *xor* = تند و سریع
 «در آب»
 در کردی نیز معمول است
xorxor - ب اسکو «تبریز»
xorxorâ - ب شاهپور «خوی» -
 ۴۲۱ - خورش و خورش (آذ)
xoreš rostam - ب شاهرود
 «هرو آباد» *xorešt* ب اشنوبه «رضائیه»
 ۴۲۲ - خورشید (آذ)
xoršid - ب قره آغاج «مراغه» -
xoršidâbâd ب مرکزی «مشگین شهر»
 ۴۲۳ - خوش (آذ)
xoş âgari - ب سلوانا «رضائیه»
xoşâlân - ب صومای «رضائیه»
xoşnâma - ب شاهرود «هرو آباد»
xoşmehr ب بناب «مراغه»
 ۴۲۴ - خوشه (آذ)
xuša mehr - ب بناب «مراغه»
 ۴۲۵ - خوک (آذ)
xuk - ب بلدشت «ماکو»
 ۴۲۶ - خؤل و خل - خا کستر
 این کلمه بصورت «کول» در تبریز
 معمول است.
xulina ب شاهین دژ «مراغه»
xol vand - ب بناب «مراغه»

۴۳۶ - دانا (آذ)

dânâlu - ب عجب شیر «مراغه» -
 rovâ dânaq - ایضا ب حومه «ماکو» -
 ب ورزقان «اهر»

۴۳۷ - دانجی (آذ)

این کلمه در زبان فعلی معمول است
 cahâr dânga - ب هوراندا «اهر»
 do dânga - ب هوراندا «اهر»

۴۳۸ - دانه (آذ)

dâna bolâq - ب سیه چشمه «ماکو»
 por dâna - ب اشنویه «رضائیه»
 ۴۳۹ - دای == چینه گلی ، مخفف
 دایه ودائی (آذ) - بمعنی اول در خراسان
 معمول است .

dâyü - ب شاهرود «هرو آباد» -
 dây mamaq - ب کلیبر «اهر»
 ۴۴۰ - در == مخفف دبر (؟)
 de râb - ب مرکزی «سراب» deriš
 ب - شاهرود «خوی»

۴۴۱ - در dor مخفف دور (؟)

dorâbâd - ب مرکزی «اردبیل»

۴۴۲ - در dar (آذ)

dodarân - ب نمین «اردبیل»
 ایضا ب حومه «مهاباد» - ایضا ب حومه
 «رضائیه» - ایضا ب مرکزی «مراغه»
 dar bâ rud - ب حومه «رضائیه» -
 dargâhlu - ب گرمی «اردبیل»
 dargâh qoli - ب حومه «ماکو»

jabba dâr - ب مرکزی «اردبیل»

âb dârlu - ب نمین «اردبیل» -
 jelow dârlu - ب کاغذکنان «هرو آباد»
 cubdâr kandi - ب قره آغاج
 «مراغه» - âb dâr - ب پستان آباد -

دار = درخت (آذ)

dârâb - ب مرکزی «سراب» -
 dârân - ب جلفا «مرند» - dâr
 besar - ب بوکان مهاباد - ایضا
 dâr darasi - ب سلدوز «رضائیه»
 ب سیه چشمه «ماکو»

۴۳۳ - دام == بام (آذ)

این کلمه اکنون در آذربایجان معمول
 است .

dâm dâbâjâ - ب گرمی «اردبیل»
 dâm dâmâ - ب قره ضیاء الدین
 «خوی» - dâmdâmâr - ب حومه
 «خوی» - xâna dâm - ب شاهرود
 «خوی»

۴۳۴ - دامن (آذ)

dâman âbâd - ب مرکزی «اهر»
 daman jân - ب مرکزی «سراب»
 ۴۳۵ - دان == مخفف «دانه» -

ظرف مکان (آذ)

dân qârân - ب قره آغاج «مراغه»
 dânbârân - ب مرکزی «سراب»
 در اسکو «تبریز» - eskandân
 jehiz dâñ - ب مرکزی «سراب»

câm - ب پلدشت «ماکو» - dara
 kandi - ب سیه چشمه «ماکو»
 espi dara - ب سردشت «مهاباد»
 bâqdara - ب حومه «خوی» -
 beyg dara - ب سیه چشمه «ماکو»
 tajân dara - ب اشنویه «رضائیه»

۴۴۹ - دَرین = گود (آذ)

این کلمه در زبان ترکی معمول است
 و سیاق آن نشان میدهد که فارسی است (؟)
 darinsu - ب قره آغاج «مراغه» -

darin qal'a - ب حومه «رضائیه»

darin kabud - ب گرمی «اردبیل»

۴۵۰ - دز = dez = دژ، قلعه (آذ)

andezag - ب مرکزی «مشگین شهر»

dezag - گرمی «اردبیل»

۴۵۱ - دز = daz = مبدل «دست»

dazgir - ب سلوانا «رضائیه»

دست

pardast lu - ب سنجد «هرو آباد»

dastjerd - ب دهخوارقان «تبریز»

ایضا ب ترکمان «میانه» - ایضا ب

ورزقان اهر - dastgir - مرکزی

«خیابو»

۴۵۲ - دستار (آذ)

kânidastâr - ب سلوانا «رضائیه»

۴۵۳ - دشت (آذ)

dağt - ب سلوانا «رضائیه» -

۴۴۳ - در بند (آذ)

این کلمه در تبریز بکوچه ، بن بست
 اطلاق میشود:

darband - ب سراسکند تبریز - ایضا

ب سلدوز «رضائیه» - ایضا ب سلوانا

«رضائیه» - ایضا ب حومه «مهاباد»

ایضا ب حومه «رضائیه» - ایضا ب

مرکزی «مراغه»

۴۴۴ - دَرز = شکاف پارچه و

غیره (آذ)

در تبریز خیاط را «درزی» گویند

darzakonân - ب شاهپور «رضائیه»

darzi vali - ب کلپیر «اهر» -

darzalu - ب بوکان «مهاباد»

۴۴۵ - دَرَق ترکی شده دره (آذ)

eška daraq - ب «بستان آباد» -

benafša daraq - ب مرکزی «اردبیل»

ایضا - ب «بستان آباد» - ایضا ب قره

آغاج «مراغه» - daraq ب مرکزی

«مرند»

۴۴۶ - درو (آذ)

derow - ب شاهرو «هرو آباد» -

ایضا - ب شاهپور «خوی»

۴۴۷ - درویش (آذ)

darviš raš - ب تکاب «مراغه» -

darviš baqqâl - ب شبستر «اهر»

۴۴۸ - دَرَه (آذ)

darajik - ب «خداآفرین» - dara

- demqešlâq ب پلدشت «ماکو»
 ۴۵۸ - dam = دمه (آذ)
 در خراسان نیز به همین معنی معمول است
 damdol - ب شاهرود «هروآباد»
 damgoli - ب مرکزی «خیابو» -
 damsequerlu - ب مرکزی «اردبیل»
 ۴۵۹ - دو (آذ)
 do âb - ب اشنویه «رضائیه» -
 do piya âbâd - ب مرکزی «اهر» -
 do dânga - ب هورانند «اهر»
 do darân - ب نمین «اردبیل»
 do deh - ب سراسکند «تبریز»
 do zan - ب قره ضیاء الدین - (حسین
 آباد نیز نامیده میشود)
 ۴۶۰ - دود (آذ)
 dudây - ب پلدشت «ماکو»
 ۴۶۱ - دور (آذ)
 dur bâš - ب تکاب «مراغه» -
 dur ba - ب اشنویه «رضائیه»
 dur jin - ب نمین «اردبیل»
 ۴۶۲ - دوز = دز و حصار (آذ)
 bârân duz - ب حومه «رضائیه»
 buy duz - ب «خداآفرین» -
 taxa duzi - ب حومه «ماکو» -
 duz duzân - ب مرکزی «سراب»
 ۴۶۳ - دوز (از دوختن)
 pusxin duz - ب سراسکند «تبریز»
 buydašt - ب حومه «رضائیه» -
 pol dašt - ب «ماکو» -
 andar takârem - ب شاهرود
 «هروآباد» zindašt - ب صومای
 «رضائیه»
 ۴۵۴ - دشمن (آذ)
 došmânlu - ب ترک «میانه» -
 došmanlu - ب سراسکند «تبریز»
 ۴۵۵ - دل (آذ)
 delgošâ - ب کاغذکنان «هروآباد»
 bornâdel - ب کلپور «اهر» -
 toxmdel - ب ورزقان «اهر» -
 par del - ب مرکزی «مرند»
 ۴۵۶ - دل = مخفف «دلّه»
 و «دلی» = هرزه گرد - دیوانه (آذ)
 در تبریز دیوانه را dali گویند
 dali - ب سلمدوز «رضائیه» -
 dali qiz - ب ترک «میانه» -
 qoruqei - ب «بستان آباد» -
 dali lar - ب مرکزی «اردبیل»
 dalow - ب حومه «رضائیه»
 ۴۵۷ - دم (آذ)
 domdoma - ب مرکزی «اردبیل»
 dembagi - حومه «خوی»
 domboli - ب گرمی «اردبیل» -
 ب کاغذکنان «هروآباد»
 دم ، dem ، صورت آذری dom (؟)
 demnâb - ب سراسکند «تبریز» -